

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۲۷ سه‌شنبه، ۳۱ شهریور ۱۴۰۵ _ ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۶

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فدرال



اگر هدف جمهوری اسلامی از حمله ۱۷ شهریور، نابودی یا تضعیف پایدار جنبش ملی کوردستان بود، تحولات سال‌های پس از آن نشان می‌دهد که این هدف محقق نشده است. قدرت یک جنبش اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان صرفاً با حمله موشکی، عملیات نظامی یا حذف فیزیکی رهبران آن از بین برد. جنبش‌هایی که در میان جامعه پایگاه دارند، ممکن است در مقاطعی ضعیف یا خاموش به نظر برسند، اما تا زمانی که مطالبات و خواسته‌های اجتماعی آنان باقی است، امکان بازتولید و ادامه فعالیتشان نیز وجود دارد.

صفحه ۷



من به این دلیل به نظام آموزش مشکوکم که اتاق‌های گازی را دیدم که توسط بهترین و ماهرترین مهندسين ساختمان ساخته شده بودند! بهترین و متخصص‌ترین پزشکاني را دیدم که کودکان را به شکل ماهرانه‌ای مسموم می‌کردند!

چیزی که از شما می‌خواهم این است که: برای انسان شدن دانش آموزان تلاش کنید و تلاش شما موجب تربیت «جانوران دانشمند» و «بیماران روانی ماهر» نشود. نمونه‌ی بارز این «بیماران روانی ماهر» شوخی برنامه صدا و سیمای جمهوری اسلامی بود با اجساد شهیدان دی‌ماه.

صفحه ۳

بقول مولانا انسانم آرزوست.

در سی‌وچهارمین سالگرد ترور میکنونوس،

حزب دموکرات با فرهنگ رهبری جمعی، توطئه دشمنان را برای تضعیف جنبش کورد خنثی کرد

بیانیه هیئت اجرایی

حزب دموکرات کوردستان ایران،

به مناسبت سی‌وچهارمین سالروز ترور

دکتر صادق شرفکندی و یارانش

۲۶ شهریور امسال (۱۴۰۵) خورشیدی، ۳۴ سال از ترور ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ میلادی (مطابق با ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ خورشیدی) می‌گذرد. در آن روز دکتر صادق شرفکندی، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران و یارانش فتاح عبدلی، نماینده حزب در خارج از کشور، همایون اردلان، نماینده حزب در آلمان و نوری دهکردی شخصیت برجسته و فعال سیاسی اپوزیسیون، در شهر برلین آلمان در رستوران میکنونوس توسط عوامل تروریستی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.

ترور دکتر صادق شرفکندی همچون زخمی بزرگ بر پیکر جنبش کورد و حزب دموکرات کوردستان ایران، بر زخم التیام‌نیافته‌ای که از ترور دکتر قاسملو به‌جا مانده بود، وارد شد. از این‌رو، با از دست دادن دکتر شرفکندی، حزب دموکرات و ملت کورد بار دیگر متحمل خسارتی بزرگ شدند.

دکتر صادق شرفکندی شخصیتی روشنفکر، فرهنگی و سیاسی بود که تحصیلات خود را در دانشسرای عالی تهران به پایان رسانده بود. پس از چند سال تدریس در دبیرستان‌های شهرهای مهاباد و ارومیه، به دلیل شایستگی و توانمندی علمی، بورس تحصیل در خارج از کشور به وی اعطا شد و در فرانسه موفق به دریافت مدرک دکترای شیمی گردید. او در فرانسه با دکتر قاسملو آشنا شد و به عضویت حزب دموکرات کوردستان ایران درآمد. پس از بازگشت از خارج، به حرفه تدریس در دانشسرای عالی ادامه داد و همزمان فعالیت سیاسی خود را در دانشگاه‌ها و در محیطی آکادمیک، به صورت مخفیانه آغاز کرد. پس از انقلاب مردم ایران، وی به‌عنوان عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات کوردستان ایران به فعالیت‌های علنی خود ادامه داد. پس از ترور و شهادت دکتر قاسملو، دکتر شرفکندی که در آن زمان جانشین دبیرکل حزب بود، با اتفاق آراء کمیته مرکزی، به عنوان دبیرکل حزب انتخاب شد. دکتر شرفکندی در دوران مسئولیت عالی خود در حزب نشان داد که یار وفادار دکتر قاسملو است و اجازه نمی‌دهد آرزوی دشمنان برای تضعیف حزب دموکرات تحقق یابد. از همین رو، جمهوری اسلامی برای ترور او برنامه‌ریزی کرد و در ۲۶ شهریور سال ۱۳۷۱ خورشیدی، پس از شرکت در نشست انترناسیونال سوسیالیست در شهر برلین آلمان، به همراه یارانش ترور شد.

(متن کامل اطلاعیه در صفحه ۲ را بخوانید)



۲۶م شهریور ماه

سالروز ترور دکتر صادق شرفکندی و یارانش



حزب دموکرات کوردستان ایران

پیام تبریک دبیرکل حزب دموکرات

به مناسبت یکپارچه‌سازی نیروهای پیشمرگه اقلیم کوردستان



بدین مناسبت، صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و شادباش‌های خود را به حکومت اقلیم کوردستان، تمامی جریان‌های سیاسی و عموم مردم کوردستان تقدیم می‌دارم. امیدوارم این اقدام ارزشمند، سرآغازی برای گام‌های بزرگ‌تر در مسیر همگرایی و اتحاد هرچه بیشتر جریان‌های سیاسی، و در راستای پیشبرد دموکراسی، صلح و تحقق منافع عالی کوردستان باشد.

مصطفی هجری

دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران
۳۰ شهریور ۱۴۰۵ خورشیدی
۲۱ سپتامبر ۲۰۲۶ میلادی

مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، با انتشار پیامی، یکپارچه‌سازی نیروهای پیشمرگه اقلیم کوردستان را به حکومت اقلیم، احزاب و جریان‌های سیاسی و عموم مردم کوردستان تبریک گفت.

متن پیام به شرح زیر است:

پس از انتظاری طولانی، در مراسمی با حضور رئیس اقلیم کوردستان، نخست‌وزیر حکومت اقلیم، معاون نخست‌وزیر، وزیر پیشمرگه و شماری از مقامات بلندپایه سیاسی و نظامی، یکپارچه‌سازی نیروهای پیشمرگه اقلیم کوردستان رسماً اعلام شد؛ رویداد نویدبخشی که دیرزمانی بود ما و همه مردم میهن‌دوست کوردستان چشم‌انتظار آن بودیم.

ژینا: کوردستان،

زن و شکست رؤیای تمکین

♦ زاهیر محمدی (۸)

فرمول‌های سکوت و

گلوله‌های برلین

♦ زانبار حسینی (۶)

ژینا امینی؛

نامی که به یک رمز تبدیل شد

♦ ابراهیم محمدپور (۵)

جمهوری اسلامی می‌رود،

ما می‌مانیم و حتی می‌خندیم

♦ عادل درخشانی (۴)

فراخوان اعتصاب عمومی

در ۲۵ شهریور



مردم مبارز کوردستان!
مردم آزادی‌خواه ایران!

چهار سال از قتل حکومتی ژینا امینی و آغاز انقلاب «زن، زندگی، آزادی» می‌گذرد. ما، ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران، با اهمیت و نگاهی فراگیر به این مقطع تاریخی می‌نگریم؛ مقطعی که به نقطه عطفی در همبستگی و حمایت متقابل در تاریخ مبارزات کوردستان و دیگر مناطق ایران علیه حاکمیت جمهوری اسلامی تبدیل شد. این انقلاب ادامه ده‌هاه مبارزه برای راهی و آزادی است؛ مبارزه‌ای که در آن، تلاش زنان برای دستیابی به حقوق خود با جنبش حقل‌طلبانه مردم کرد درهم آمیخته است.

جنبش «ژینا – زن، زندگی، آزادی» پس از جان‌باختن ژینا امینی، با پیشگامی زنان و جوانان از کوردستان آغاز شد و به‌سرعت به جنبشی سراسری، سیاسی و اجتماعی در سراسر ایران تبدیل گردید. مرحله‌ای که با خیزش‌های کوردستان آغاز شد، در ادامه اشکال گوناگونی از مبارزه، از جمله اعتصاب‌ها و اعتراضات دانشجویی و صنفی را دربر گرفت. حضور گسترده زنان و جوانان و پیوستن اقشار مختلف جامعه موجب شد این جنبش از محدوده‌ای خاص فراتر رود و به گفتمانی فراگیر درباره آزادی، برابری، کرامت انسانی و مقابله با تبعیض و سرکوب تبدیل شود.

گسترش اعتراضات به شهرهای مختلف ایران، اعتراضات دانشگاهی، اعتصاب‌ها، فعالیت‌های صنفی و کارگری، مراسم چهل‌جان‌باختگان و همچنین اعتراضات گسترده در میان دیگر ملت‌ها، به‌ویژه در بلوچستان، نشان داد که این جنبش از ظرفیت بالایی برای پیوند دادن و همسو ساختن مطالبات گوناگون برخوردار است. یکی از ویژگی‌های مهم این انقلاب، پیوند و نزدیک شدن مطالبات زنان، جوانان، دانشجویان، ملت‌ها و اقشار مختلف جامعه در چارچوبی مشترک بود.

از منظر راهبردی، تجربه جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که در جغرافیای ایران، ظرفیت و زمینه شکل‌گیری یک حرکت فراگیر وجود دارد. برای تحقق تغییرات بنیادین نیز به‌کارگیری ظرفیت اعتراضات، همگرایی سیاسی و تدوین برنامه‌ای مشترک برای آینده ضروری است. همچنین تجربه این جنبش نشان داد که مطالبات زنان، آزادی‌های مدنی، حقوق ملی و دیگر مطالبات اجتماعی، اگر در چارچوبی مشترک پیش برده شوند، می‌توانند به نیرویی برای تحقق حقوق و همزیستی برابر تبدیل شوند.

اکنون، پس از چهار سال، زندگی مردم از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به یکی از دشوارترین شرایط خود رسیده است. تورم افسارگسیخته و بیکاری، میزان فقر در کوردستان و ایران را به اوج رسانده و زندگی اقشار محروم و کارگران را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است. این وضعیت نتیجه مستقیم سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم است؛ سیاست‌هایی که ثروت و درآمد مردم را صرف جنگ‌افروزی کرده و «سیاست محروم‌سازی» را در کوردستان و دیگر مناطق به‌حاشیه‌رانده‌شده اعمال می‌کند.

هم‌زمان، موج بازداشت فعالان سیاسی و مدنی، فعالان حقوق زنان، فرهنگی، محیط‌زیستی، کارگری و معلمان به سطحی بی‌سابقه رسیده است. استفاده از مجازات اعدام، زندان و شکنجه به‌عنوان ابزار سرکوب و ایجاد رعب از سوی رژیم در سراسر ایران و به‌ویژه در کوردستان، روزبه‌روز در حال گسترش است. خشونت علیه زنان نیز به‌شکلی سیستماتیک افزایش یافته است. ستیز با زنان نه‌تنها از سوی ذهنیت مردسالار حاکم بر جامعه، بلکه با حمایت قانونی و نهادهی حکومت صورت می‌گیرد و در کنار همه بحران‌ها و فشارهای تحمیل‌شده بر جامعه، سهم زنان از این فشارها را به‌مراتب افزایش داده است.

حملات مستمر جمهوری اسلامی به احزاب کوردستان و شکل‌دهی توافقات بین‌المللی و اصرار بر اجرای آن‌ها، وجه دیگری از سیاست خصمانه رژیمی است که نمی‌خواهد هیچ مطالبه سیاسی خارج از دیدگاه‌های ضدآزادی و ضدانسانی خود امکان بروز و حضور داشته باشد. با وجود تمامی بحران‌ها و تنش‌ها، کوردستان همچنان در کانون معادلات ایران قرار دارد.

احزاب سیاسی کوردستان ایران، با درک صحیح از شرایط این مرحله، گام‌های مهمی در مسیر ایجاد ائتلاف و تقویت وحدت داخلی برداشته‌اند. این همگرایی، جایگاه کردها را هم در داخل ایران و هم در سطح بین‌المللی تقویت کرده است. آنچه امروز ضرورت دارد، تداوم و تحکیم این ائتلاف و شکل‌دادن به گفتمانی مشترک، ملی و دموکراتیک است که بتواند پاسخی برای بحران‌های موجود ارائه دهد.

وظیفه احزاب سیاسی، جامعه مدنی و سازمان‌های داخل کشور است که با هماهنگی و همگرایی، مطالبات برحق مردم، از جمله حق تعیین سرنوشت، دموکراسی و آزادی‌های بنیادین را به مبنای هرگونه تغییر در آینده ایران تبدیل کنند. همچنین تأکید می‌کنیم که مبارزه سیاسی و مبارزه مدنی مکمل یکدیگرند و وحدت، کلید عبور از این مرحله است.

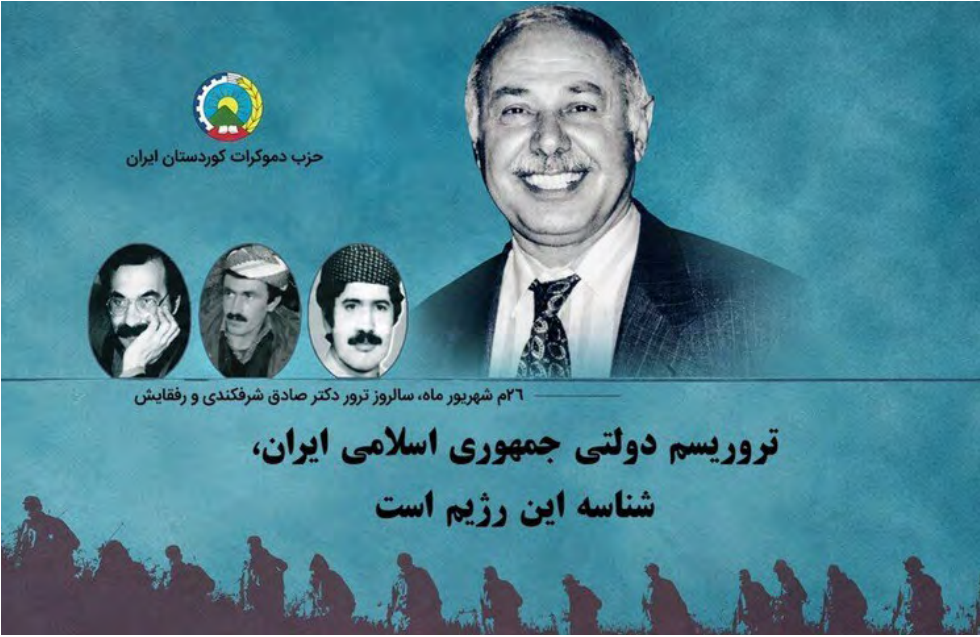
شایان ذکر است که پس از اعلام برگزاری اعتصاب عمومی در کوردستان، این فراخوان با استقبال و حمایت قابل توجه احزاب سیاسی و مدنی در داخل کوردستان و ایران روبه‌رو شده است. بار دیگر از تمامی مردم کوردستان می‌خواهیم که به اعتصاب ۲۵ شهریور بپیوندند و با بستن مغازه‌ها و بازارها، در اقدامی متحدانه، یک «نه» تاریخی دیگر به جمهوری اسلامی و سیاست‌های ضدانسانی آن بگویند. بار دیگر احترام و وفاداری خود را به جان‌باختگان انقلاب «ژینا – زن، زندگی، آزادی» و همه جان‌باختگان راه راهی و آزادی کوردستان اعلام می‌کنیم و به اراده و مقاومت مردمان درود می‌فرستیم. تداوم مبارزه و تلاش ما، وفاداری و عهد تغییرناپذیر ما برای تحقق خواسته‌ها و آرمان‌های ملت‌مان است.

ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران
۲۴ شهریور ۲۷۲۶
۱۵ سپتامبر ۲۰۲۶

ادامه‌ی...

بیانیه هیئت اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران

به مناسبت سی‌وچهارمین سالروز ترور دکتر صادق شرفکندی و یارانش



مشترک آنها بود. در همین راستا، توده‌های وسیع مردم کوردستان پیام خود را به احزاب کوردستان فرستادند که اگر شما متحد شوید، ما یک‌صدا و

متحد خواهیم بود. همچنین به جمهوری اسلامی پیام دادند که حامی نیروهای سیاسی خود هستند و از خون به‌ناحق ریخته‌شده فرزندان کورد نخواهند گذشت.

لازم به یادآوری است که دکتر شرفکندی در حالی به شهادت رسید که همراه با چند شخصیت اپوزیسیون ایرانی در حال تبادل نظر درباره همکاری و اتحاد بودند. اکنون پس از گذشت ۳۴ سال از شهادت ایشان، بیش از هر زمان دیگری نیاز است که نیروهای اپوزیسیون در سطح کوردستان و ایران متحد باشند؛ موضوعی که حزب دموکرات کوردستان ایران در هر دو سطح برای آن تلاش می‌کند، به گونه‌ای که تحقق حقوق ملی کورد در این اتحاد تضمین شود و همبستگی را بهترین راه برای

رهایی از جمهوری تروریستی می‌داند. درود به روان پاک دکتر صادق شرفکندی و یارانش، کاک فتاح عبدلی، کاک همایون اردلان و کاک نوری دهکوردی و تمامی شهدای راه آزادی کوردستان!

پاینده باد مبارزه حزب ما در راه دموکراسی و تحقق حقوق ملی ملتمان.

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیئت اجرایی
۲۵ شهریور ۱۴۰۵ خورشیدی

گرفت که البته متعاقب آن، مشکلات اقتصادی بیشتری گریبانگیر این رژیم و در نهایت مردم کشور خواهد شد.

مشخص است که جمهوری اسلامی در طول نزدیک به پنج دهه حکومت خود به اثبات رسانده که نه تنها زندگی و معیشت مردم برایش اهمیتی ندارد، بلکه تمامی سیاست‌ها و اقداماتش در راستای تقویت نیروهای نیابتی خود در منطقه و حفظ بقای حکومتش قرار دارد و ثروت و سرمایه‌های کشور را در راه این هدف به هدر می‌دهد.

در کنار این وضعیت، تصرف تنگه باب‌المندب توسط جوثی‌های یمن به دستور سپاه پاسداران، بحران دیگری را به مشکلات منطقه و جهان افزوده است؛ چرا که امنیت یکی از آبراه‌های حیاتی تجارت جهانی به خطر افتاده و این امر به احتمال زیاد واکنشی از سوی کشورهای اروپایی به همراه خواهد داشت. این رویداد به معنای زبانه کشیدن آتش جنگی است که جمهوری اسلامی می‌خواهد آن را به سراسر منطقه گسترش دهد.

هم‌میهنان گرامی!

۲۵ شهریور امسال (۱۴۰۵خورشیدی) چهار سال از جنبش ژینا می‌گذرد؛ جنبشی که پس از قتل حکومتی ژینا امینی، دختر ۲۲ ساله کورد در تهران، با شعار «ژن، ژیان، ئازادی» منجر به یک جنبش سراسری در ایران گردید که جرقه آن از کوردستان زده شد؛ شکل‌گیری جنبشی که برآمد اتحاد نیروهای سیاسی کوردستان و فراخوان

سپاسنامه ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران

درباره موفقیت اعتصاب ۲۵ شهریور

مردم سربلند و مقاوم کوردستان!

در چهارمین سالگرد قتل حکومتی ژینا امینی و گرامیداشت یاد تمامی کشته‌شده‌گان و دستاوردهای جنبش «ژن، ژیان، آزادی»، اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور به‌عنوان پاسخی قاطع و موضعی تعیین‌کننده، با موفقیت برگزار شد.

این اعتصاب عمومی در شرایطی شکل گرفت که رژیم جمهوری اسلامی ایران تمامی توان نظامی و امنیتی خود را برای ایجاد فضایی پادگانی در شهرهای کوردستان و اعمال فشار و تهدید علیه بازاریان و مردم به کار بسته بود. با این وجود، اراده پولادین مردم کوردستان و موضع مسئولانه مغازه‌داران و بازاریان، حاکمیت را با شکستی دیگر روبه‌رو ساخت.

شایان ذکر است حمایت ده‌ها حزب و جریان سیاسی، سازمان‌های زنان و نهادهای جامعه مدنی در سطح کوردستان و سراسر ایران، و همچنین اقدام شماری از زندانیان سیاسی در پیوستن به این اعتصاب از طریق اعتصاب غذا، نقش بسزایی در تقویت همکاری و همبستگی مبارزات ما علیه جمهوری اسلامی در هر زمان و مکانی دارد.

موفقیت این حرکت مدنی، گواهی بر سطح بالای مسئولیت‌پذیری اجتماعی، آگاهی سیاسی، اتحاد ملی و نه گفتن قاطع مردم کوردستان به سیاست‌های سرکوب، اعدام و حذف است. این پیروزی همچنین نشان می‌دهد که نیروهای سیاسی و بدنه جامعه کوردستان اجزایی جدایی‌ناپذیر از یکدیگرند و این پیوند عمیق، سرمایه‌ای بزرگ سیاسی و اجتماعی برای استمرار مبارزه و گام‌های آتی به‌شمار می‌رود.

ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران، ضمن تجلیل از مقاومت ملت کورد و قدردانی از همبستگی عموم مردم در برگزاری شایسته اعتصاب ۲۵ شهریور، مراتب سپاس خود را از تمامی شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی، به‌ویژه جریان‌های سیاسی بلوچ، ترک، فارس، ترکمن و عرب که با انتشار پیام و ویدیو، حمایت و همصدایی خود را با این فراخوان اعلام کردند، ابراز می‌دارد. این همراهی و حمایت گسترده، بازتاب‌دهنده جایگاه و نقش پیشاهنگ کوردستان در مقیاس سراسری ایران است. نیروهای سیاسی کوردستان بار دیگر تأکید می‌کنند که کماکان متعهد به بازتاب‌دادن و نمایندگی مطالبات برحق و قانونی جامعه خواهند بود و این همبستگی و همکاری را ضامن اصلی دستاوردهای آینده می‌دانند.

ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران
۲۵ شهریور ۱۴۰۵

موضع حزب دموکرات کوردستان ایران

پیرامون گزارش سازمان عفو بین‌الملل



سازمان عفو بین‌الملل همزمان با چهارمین سالگرد کشته‌شدن ژینا امینی و آغاز خیزش «ژن، ژیان، ژزادی»، با انتشار گزارشی جامع و مستند اعلام کرده است که در جریان اعتراضات جنبش «ژن، ژیان، ژزادی»، حاکمیت جمهوری اسلامی به‌صورت سیستماتیک مرتکب جنایت علیه بشریت شده است و در همین ارتباط، خواستار اجرای عدالت و تحقیقات قضایی درباره ده‌ها تن از مقامات جمهوری اسلامی شده است.

بر اساس محتوای گزارش سازمان عفو بین‌الملل درباره سرکوب جنبش «ژن، ژیان، ژزادی» در سال ۱۴۰۱، اسناد مهم

و تعیین‌کننده‌ای درباره ابعاد جنایاتی که جمهوری اسلامی علیه مردم ایران، به‌ویژه مردم کوردستان، مرتکب شده است، در دسترس قرار گرفته است.

انتشار این گزارش در شرایطی صورت می‌گیرد که پیشتر، «کمیته مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب» که از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد با هدف بررسی نقض‌های گسترده و سازمان‌یافته حقوق بشر از سوی نیروهای رسمی جمهوری اسلامی در جریان جنبش ژینا، در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۲۲ تشکیل شده بود، در گزارش خود به نتیجه‌ای مشابه رسیده بود. این هیأت اعلام کرده بود که بخشی از نقض‌های گسترده حقوق بشر که از سوی مقامات جمهوری اسلامی در جریان سرکوب این خیزش صورت گرفته‌اند، به سطح جنایت علیه بشریت رسیده‌اند. این جنایات شامل قتل، شکنجه، بازداشت خودسرانه، تجاوز، انواع خشونت جنسی، ناپدیدسازی قهری و نقض حقوق بشر است که با هدف اجرای سیاست حکومتی انجام شده‌اند و در چارچوب جنایت علیه بشریت قرار می‌گیرند.

سازمان عفو بین‌الملل در پایان، از مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌خواهد که هرچه سریع‌تر یک سازوکار قضایی برای پیگیری این موضوع، با هدف جمع‌آوری شواهد، تحقیق و تعقیب مسئولان دخیل در ارتکاب جنایت علیه بشریت در ایران، ایجاد کند. این سازمان تأکید کرده است که بن‌بست سیاسی در شورای امنیت، گستردگی جنایات و احتمال بالای تکرار این جنایات، نشان می‌دهد که ایجاد چنین سازوکاری یک ضرورت فوری است.

بر اساس شواهد و تحقیقات نهادهای مستقل و بین‌المللی، سرکوب خیزش «ژن، ژیان، ژزادی» صرفاً مجموعه‌ای از رویدادهای منفرد و پراکنده نبوده، بلکه بخشی از یک کارزار گسترده و سیستماتیک علیه مردم معترض بوده است.

آنچه در این گزارش حائز اهمیت است و باید مورد توجه قرار گیرد، اشاره صریح به ابعاد سرکوب و نقض حقوق دو ملت کورد و بلوچ است. آمارها نشان می‌دهند که میزان سرکوب در این دو منطقه به‌مراتب گسترده‌تر از سایر مناطق ایران بوده است.

با مد نظر قرار دادن نتایج هر دو گزارش سازمان عفو بین‌الملل و کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد، واقعیتی انکارناپذیر درباره مسئله کورد در ایران و گذشته پر از فاجعه این ملت در دوران هر دو حکومت پادشاهی و جمهوری اسلامی آشکار می‌شود؛ وضعیتی که حقوق بنیادین مردم کورد را به‌صورت سازمان‌یافته و گسترده نقض کرده و پیامد آن، ارتکاب جنایات بین‌المللی گسترده بوده است. تداوم این وضعیت، بیش از هر زمان دیگری ضرورت پرداختن به ریشه‌های ساختاری نقض حقوق بشر در کوردستان را آشکار می‌کند؛ که عبارت است از تحقق حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل و حق که در معاهدات بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است.

از همین رو، راهحل بنیادین برای پایان دادن به سرکوب مردم و تضمین حقوق ملت کورد، تنها از این دریچه محقق می‌شود. آمارهای گزارش سازمان عفو بین‌الملل به‌روشنی نشان می‌دهند که تبعیض سیستماتیک علیه ملت‌های تحت ستم در ایران، به چه میزان نقض گسترده حقوق بشر منجر شده است.

از سوی دیگر، مطرح کردن نقض حقوق بشر در ایران در ابعاد بین‌المللی، کشورهای دموکراتیک و آن دسته از دولت‌هایی را که در قوانین داخلی خود صلاحیت قضایی جهانی را به رسمیت شناخته‌اند، موظف می‌کند ظرفیت‌های حقوقی و قضایی خود را برای پیگیری و مجازات عاملان و تصمیم‌گیرندگان این جنایات به کار گیرند و در تحقق عدالت و جلوگیری از تکرار این جنایات مشارکت کنند. جامعه بین‌المللی نمی‌تواند اجازه دهد که جغرافیا و مرزهای سیاسی، و همچنین فقدان اراده برای اجرای عدالت در کشورهایی که جنایات گسترده در آنها رخ می‌دهد، به عاملی برای مصونیت جنایتکاران و عدم تحقق عدالت تبدیل شود.

تحقق عدالت برای قربانیان این جنایات، به‌رسمیت‌شناختن حق تعیین سرنوشت ملت کورد و ملل تحت ستم در ایران، و پایان‌دادن به مصونیت قضایی، سه عامل اصلی برای جلوگیری از تکرار این جنایات و تضمین آینده‌ای هستند که در آن حقوق بشر، آزادی و کرامت انسانی حفظ و پاس داشته شود.

حزب دموکرات کوردستان ایران ضمن استقبال از این گزارش و یادآوری گزارش کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد، تأکید می‌کند که جامعه بین‌المللی نباید با گذشت زمان، جنایات جمهوری اسلامی را به فراموشی بسپارد. به‌ویژه آنکه هر دو تحقیق، به‌صورت مستقل و با اتکا به شواهد و شهادت‌ها، جنایات مقامات جمهوری اسلامی را جنایت علیه بشریت تشخیص داده‌اند و مسئولیت دولت و مقامات سیاسی و امنیتی این رژیم را بیش از پیش در برابر جامعه بین‌المللی قرار می‌دهند.

جمهوری اسلامی نمی‌تواند با گذشت زمان، تغییر مسئولان یا پنهان‌شدن پشت ساختارهای حکومتی، از مسئولیت این جنایات شانه خالی کند. ازاین‌رو، حزب دموکرات کوردستان ایران از جامعه بین‌المللی و سازمان ملل متحد می‌خواهد که بر اساس این شواهد، گام‌های عملی در راستای تأمین عدالت برای قربانیان و پاسخگو کردن مسئولان جمهوری اسلامی بردارند.

همچنین از دیدگاه حزب دموکرات، بدون تغییر نظام حاکم در ایران، نقض گسترده و سازمان‌یافته حقوق بشر پایان نخواهد یافت و اعاده حقوق قربانیان و تحقق عدالت نیز امکان‌پذیر نخواهد بود.

حزب دموکرات کوردستان ایران

هیأت اجرایی

۲۷ شهریور ۱۴۰۵ خورشیدی

۱۸ سپتامبر ۲۰۲۶ میلادی

پیام دبیرکل حزب دموکرات

در واکنش به هجمه‌ها علیه پدر شهید ژینا امینی



مصطفی هجری

دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران

۲۹ شهریور ۱۴۰۵

کاک مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، با انتشار پیامی هجمه‌های ناروا و مغرضانه علیه کاک امجد امینی، پدر شهید ژینا امینی و خانواده ایشان از سوی فرقه‌ای شناخته‌شده را محکوم کرد و بر جایگاه والای خانواده شهدای جنبش «ژن، ژیان، ژزادی» نزد مردم کوردستان و آزادی‌خواهان ایران تأکید نمود.

متن پیام بدین شرح است:

در روزهای اخیر، موجی از هجمه‌های ناروا و مغرضانه توسط فرقه‌ای شناخته‌شده علیه کاک امجد امینی، پدر ژینای شهید، و خانواده محترمشان آغاز شده است.

خانواده «ژینا» و شهدای سرافراز راه آزادی، مایه افتخار ملت ما هستند. پاسداری از ارزش‌های «ژن، ژیان، ژزادی»، دفاع از ارزش‌های جنبش کوردستان است. ژینا که به نماد این جنبش تبدیل شده است، نزد مردم کوردستان و همه آزادی‌خواهان ایران از جایگاه و احترام ویژه‌ای برخوردار است؛ به همین جهت، این هجمه‌ها چیزی از احترام و پایگاه اجتماعی او و خانواده‌اش نمی‌کاهد، بلکه تنها موجبات همبستگی و اتحاد بیشتر ملت‌های آزادی‌خواه ایران را فراهم می‌آورد که برای رسیدن به آزادی و حکومتی مردمی، آماده فداکاری هستند.

چوب الف استبداد!



علی لیلیانخ

مهرماه هرسال که آغاز سال تحصیلی در ایران است برای ما یادآور دورانی‌ست که بی آنکه بدانیم ارزشمندترین و حساس‌ترین دوران آموزشمان به گفته‌ی "ژان پیاژه" روانشناس سویسی قربانی "دوزخ انگاری‌های جمهوری اسلامی شد، رژیمی که حتی از کودکان، سربازانی برای پروپاگاندای خود می‌سازد.

در جوامع توسعه یافته، نظام‌های آموزشی برای رشد و بالندگی هرچه بیشتر کودکان بر مبنای اصول آموزش متری، باهمدیگر در رقابت‌اند. برخلاف آنچه در ایران کنونی شاهد هستیم مدارس را پادگانی کرده‌اند و دانش آموزان را از کلاس درس به خیابان‌ها می‌آورند برای نمایش پرتابگر موشک و راهپیمایی‌های حکومتی.

اگر بخواهیم به‌طور خلاصه بر ضعف‌ها و کاستی‌های نظام "آموزش و پرورش" در ایران اشاره کنیم عبارت‌اند از:

نظام آموزشی مبتنی بر نظام ایدئولوژیک

از سال ۲۰۱۵، پنابر این بود که بازنگری بنیادی در نظام آموزشی ایران صورت گیرد، به همین منظور و برای هم‌راستا شدن با هنجارهای جهانی، "سند ۲۰۳۰ یونسکو" برای ژست بین‌المللی از سوی حسن روحانی امضا شد، اما سال ۱۳۹۶ رهبر جمهوری اسلامی مجدداً با حکم حکومتی این تعهدنامه را از دستوکار دولت خارج کرد.

زیرا یکی از بندهای مهم آن سند، تأکید بر سکولاربودن نظام آموزشی است، یعنی حذف نظامی‌گری از مدارس و ممنوعیت آموزش مذهبی به کودکان، که این مسئله، نظام آموزش و پرورش رژیم را دچار چالشی اساسی می‌کرد.

آموزش‌های ظاهری در مدارس به جای مهارت‌های بنیادین

یکی از وظایف مهم نظام آموزشی در جهان، کشف و شکوفایی استعدادهای کودکان و پرورش آنان برای رویارویی با بطن زندگی، تقویت باورمندی و اراده‌بخشی است تا از همان آغاز، به عنوان یک فرد، مهارت‌های زیستن را بیاموزد. به گفته‌ی امانوئل کانت "آموزش صرفاً متخصص درست کردن در حرفه‌ای خاص نیست! بلکه پروسه تبدیل کردن دانش‌آموز به موجودی پرسشگر، عقلانی و اخلاق مدار و آزاد است." در نقطه مقابل این دیدگاه، نظام

آموزشی ایران تنها به آموزش‌های ظاهری بها داده می‌شود و بدون اولویت‌بندی دانش‌ها، کودک به‌جای درک عمیق، تنها مجموعه‌ای از داده‌ها را از بر می‌کند بی‌آنکه پی به محتوای دروس ببرد.

ناعدالتی آموزشی، ظلم مضاعف از کودکان دو زبانه!

گفته می‌شود که بیش از ۲۱ هزار مدرسه غیرانتفاعی در کشور ایجاد شده‌اند. گسترش مدارس غیردولتی که هزینه‌های آن را باید خانواده‌ها تأمین کنند، نشان‌دهنده‌ی کاهش کیفیت آموزش در مدارس دولتی است. بویژه در فضای جنگ‌زده‌ی کنونی که تدریس آنالاین با توجه به فیلترینگ و هزینه بالای اینترنت برای خیلی از خانواده‌ها مقدور نیست.

در مدارس غیردولتی، رسیدگی به دانش‌آموزان بیشتر، امکانات و تجهیزات فراهم‌تر و فضای آموزشی مناسب‌تر است. از همین رو در سال‌های اخیر، خانواده‌های متمول فرزندان خود را در این آموزشگاه‌ها ثبت‌نام می‌کنند و برخی از معلمان نیز یا خود صاحب مدرسه‌ی خصوصی هستند و یا غالباً به دلیل دستمزد بیشتر، ترجیح می‌دهند در آنجا تدریس کنند تا مدارس دولتی. برای مثال سیستم آموزشی کشور فنلاند، فارغ از موفق بودنش از برترین نظام‌های آموزشی است. به بیان ساده هیچ دانش آموز روستائی، در حسرت امکانات پایتخت نیست و همچنین چیزی بعنوان مدارس لوکس و غیرانتفاعی برای طبقه‌ی خاص وجود ندارد. در مورد فاجعه‌ی طبقاتی موجود در نظام آموزشی ایران همین سخن افلاطون کافی ست که در کتاب جمهوری گفته "عدالت اجتماعی، از عدالت تحصیلی میسر می‌شود."

ازسوی دیگر بنابر اظهارات حمیدرضا حاجی بابایی وزیر اسبق آموزش و پرورش بیش از ۷۰ درصد از دانش‌آموزان در ایران دوزبانه هستند، که تا به امروز به دلیل انحصارگرایی فرهنگی و سلطه‌ی ایدئولوژی بر عرصه‌ی علم و آموزش، راهکاری برای رفع این گزند آموزشی

جمهوری اسلامی می‌رود، ما می‌مانیم و حتی می‌خندیم



عادل درخشانی



آنهاست. باید باور کنند همه چیز را می‌داند و همه جا حضور دارد. از همه مهم‌تر، باید باور کنند که این حکومت همیشه خواهد ماند. اما هیچ حکومتی همیشه نمی‌ماند.

شاید روزی برسد که نسل بعد به عکس‌ها و فیلم‌های جمهوری اسلامی نگاه کند و برایش عجیب باشد که این حکومت زمانی چنین ترسی ایجاد می‌کرد. همان‌طور که امروز وقتی تصاویر بعضی از حکومت‌های کمونیستی اروپای شرقی را می‌بینیم، گاهی باورمان نمی‌شود میلیون‌ها انسان روزگاری تصور می‌کردند این نظام‌ها هرگز فرو نخواهند ریخت.

اما یک مسئله را هم نباید فراموش کرد. رفتن جمهوری اسلامی به معنی تمام شدن همه مشکلات ما نیست.

حکومت‌ها می‌توانند سقوط کنند، اما چیزهایی که در جامعه ساخته‌اند ممکن است مدت‌ها باقی بماند. ترس، بی‌اعتمادی، فساد ساختاری، نفرت، حذف دیگری و عادت به اینکه هرکس با ما نیست حتماً علیه ماست، ممکن است حتی بعد از جمهوری اسلامی هم همراه ما بماند.

شاید آن روز یکی از سخت‌ترین مبارزه‌های ما تازه شروع شود: بیرون کردن فرهنگ جمهوری اسلامی از ذهن خردمان.

اگر روزی این حکومت رفت - که حتماً می‌رود - مسئله فقط این نیست که چه نوع حکومتی خواهد آمد؛ مسئله این است که آیا ما توانسته‌ایم چیزی بهتر بسازیم یا فقط نام‌ها را عوض کرده‌ایم.

آیا می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که کوردستان برای داشتن حقوقش مجبور نباشد دوباره پنجاه سال مبارزه کند؟ آیا می‌توانیم اختلاف داشته باشیم بدون اینکه یکدیگر را دشمن بدانیم؟ آیا حتی خود ما، احزاب و نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، می‌توانیم تحمل نقد و تفاوت را یاد بگیریم؟ اگر نتوانیم، بخشی از جمهوری اسلامی را با خودمان به آینده برده‌ایم.

نزدیک به نیم قرن از اولین رویارویی جمهوری اسلامی با کوردستان گذشته است. حکومت هزینه بسیار زیادی برای خاموش کردن این صدا پرداخت کرده و مردم کوردستان هزینه بسیار بیشتری برای زنده نگه داشتن آن داده‌اند.

اما بعد از همه این سال‌ها یک واقعیت ساده باقی مانده است:

کوردستان هنوز زنده است، با حافظه‌ای لبریز از داستان‌ها و حماسه‌ها.

شاید همین برای فهم تمام این داستان کافی باشد.

حکومتی که زمانی فکر می‌کرد می‌تواند مسئله کوردستان را در چند ماه یا چند سال تمام کند، نزدیک به نیم قرن است که با همان مسئله روبه‌روست.

نمی‌دانم جمهوری اسلامی دقیقاً چه زمانی خواهد رفت. هیچ‌کس نمی‌داند.

اما می‌دانم هیچ حکومتی ابدی نیست. و شاید روزی ما هم مثل مردمی که دراکولچ درباره‌شان نوشت، به پشت سر نگاه کنیم. بسیاری از ما شاید آن روز نباشیم. بسیاری از کسانی که این راه را آغاز کردند همین حالا هم در بین ما نیستند.

اما اگر نسل بعد بتواند بدون ترس حرف بزند، اگر بتواند آزادانه به زبان خودش بنویسد، اگر مجبور نباشد برای هویتش توضیح بدهد و خود، بنیادهای سرنوشت و حکمرانی‌اش را پی ریزد و اگر بتواند گذشته را بدون سانسور روایت کند، آن وقت می‌توان گفت «بر آن رنج، پایانی بود».

آن روز جمهوری اسلامی رفته است.

ما مانده‌ایم. و شاید، بعد از تمام آنچه بر ما گذشته، حتی بتوانیم به آن بخندیم.

بسیاری از پیشمرگه‌های آن دوران رفته‌اند. دکتر قاسملو نیست، دکتر شرفکندی نیست و بسیاری از کسانی که در آن سال‌ها جنگیدند، زندانی شدند یا تبعید شدند دیگر زنده نیستند. اما مسئله‌ای که برای آن مبارزه می‌کردند هنوز وجود دارد.

هنوز آزادی کوردستان و حق تعیین سرنوشت امری مقدس برای کوردها است و هنوز مسئله زبان، هویت و نوع رابطه کوردستان با حکومت مرکزی مطرح است. نسل جدید حتی ممکن است با نسل گذشته درباره روش مبارزه یا عملکرد احزاب اختلاف داشته باشد، اما خود پرسش از بین نرفته است.

به نظر من همان جایی است که می‌توان تجربه کوردستان را به ایده اصلی کتاب دراکولچ نزدیک کرد.

برای شناخت یک حکومت فقط نباید سراغ رهبران و اتفاقات بزرگ رفت. حکومت را باید در زندگی آدم‌های معمولی هم دید.

جمهوری اسلامی در کوردستان فقط در پادگان و زندان حضور نداشته است. اثر آن را می‌توان در خانواده‌ها، مهاجرت‌ها، ترس‌ها و حتی در چیزهایی دید که مردم یاد گرفته‌اند درباره‌شان حرف نزنند.

کودکی که می‌فهمد بعضی حرف‌ها را نباید در مدرسه بزند؛ خانواده‌ای که درباره گذشته سیاسی یکی از اعضای خود با احتیاط صحبت می‌کند؛ مادری که سال‌ها منتظر فرزندش می‌ماند؛ جوانی که به دلیل فعالیت سیاسی کشورش را ترک می‌کند؛ و خانواده‌ای که بخشی از اعضایش در یک سوی مرز و بخشی در سوی دیگر زندگی می‌کنند.

این‌ها هم بخشی از تاریخ جمهوری اسلامی در کوردستان هستند.

حکومت‌های دیکتاتور فقط مردم را زندانی نمی‌کنند. اگر به اندازه کافی دوام بیاورند، کم‌کم وارد ذهن مردم هم می‌شوند.

انسان یاد می‌گیرد چه چیزی را بگوید و چه چیزی را نگوید. یاد می‌گیرد کجا سکوت کند. گاهی حتی قبل از اینکه رژیم چیزی بگوید، خودش خودش را سانسور می‌کند.

وقتی این وضعیت سال‌ها ادامه پیدا کند، ترس دیگر یک اتفاق نیست؛ تبدیل به عادت می‌شود.

اما چیزی که جمهوری اسلامی نتوانست کاملاً از بین ببرد، زندگی بود.

مردم ازدواج کردند، بچه‌دار شدند، شعر گفتند، موسیقی ساختند، نوروز را جشن گرفتند، تحصن کردند، تظاهرات کردند و خون دادند.

مقاومت همیشه اسلحه به دست گرفتن نیست. گاهی حفظ کردن یک زبان است. گاهی تعریف کردن یک داستان برای فرزندان است. گاهی نوشتن است. گاهی نپذیرفتن روایتی است که حکومت می‌خواهد یا سردادن نوابی حماسی.

از این زاویه، تاریخ حزب دموکرات را هم نمی‌شود فقط با تعداد عملیات‌ها، پیشمرگه‌ها یا رهبرانش سنجید. مهم‌تر از همه این است که اندیشه‌ای که جمهوری اسلامی تصور می‌کرد می‌تواند آن را از بین ببرد، بعد از نزدیک به پنجاه سال هنوز بخشی از گفت‌وگوی سیاسی کوردستان است.

و اینجا «خندیدن» برای من معنا پیدا می‌کند.

هر حکومت دیکتاتوری علاوه بر اسلحه و زندان به یک چیز دیگر هم نیاز دارد: مردم باید از آن بترسند.

باید باور کنند حکومت خیلی بزرگ‌تر از

سال‌ها پیش اسلاونکا دراکولچ، نویسنده اهل کرواسی، کتابی نوشت با عنوان «کمونیسم رفت، ما ماندیم و حتی خندیدیم». چیزی که در این کتاب برای من جالب است فقط سقوط کمونیسم نیست؛ بیشتر از آن، مردمی هستند که سال‌ها زیر سایه نظامی زندگی کردند که تصور می‌کردند قرار است برای همیشه بماند. نظامی که در زندگی روزمره آنها حضور داشت، برایشان تصمیم می‌گرفت و ترس را به بخشی عادی از زندگی تبدیل کرده بود. اما بالاخره آن نظام رفت و مردم ماندند.

وقتی به سال‌های حکومت رژیم جمهوری اسلامی در کوردستان نگاه می‌کنم، نمی‌توانم از شباهت این تصویر به تجربه خودمان چشم‌پوشی کنم.

جمهوری اسلامی هم روزی خواهد رفت. ما می‌مانیم و شاید حتی به آن بخندیم.

منظورم از خندیدن، خندیدن به آن همه رنج و قربانی نیست. چطور می‌توان به اعدام، زندان، ترور و خانواده‌هایی که عزیزانشان را از دست داده‌اند خندید؟ منظور چیز دیگری است. خندیدن به حکومتی که زمانی آن‌قدر بزرگ و ترسناک به نظر می‌رسید که خیلی‌ها حتی تصور پایانش را هم نمی‌کردند، اما امروز پیکری تقریباً بی‌جان از آن باقی مانده که برای بقا تلاشی ناشیانه می‌کند.

داستان جمهوری اسلامی در کوردستان تقریباً از همان ابتدای عمر این حکومت شروع شد. هنوز مدت زیادی از انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که اختلاف میان حکومت جدید و جنبش سیاسی کوردستان به رهبری حزب دموکرات و شخص دکتر قاسملو به درگیری کشیده شد. حزب دموکرات کوردستان ایران خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق سیاسی و ملی کوردستان و خودمختاری کوردستان در چارچوب ایران بود. حکومت اما به جای اینکه این مسئله را سیاسی ببیند و با آن سیاسی برخورد کند، راه دیگری انتخاب کرد.

جنگ و سرکوب با رمز «اشدء علی الکفار» آغاز شد.

شاید رهبران جمهوری اسلامی در آن زمان تصور می‌کردند چند سال فشار نظامی کافی است تا این مسئله برای همیشه تمام شود. بسیاری کشته شدند، بسیاری زندانی شدند، عده زیادی مجبور شدند خانه و شهر و روستای خود را ترک کنند و بخشی از نیروهای سیاسی کوردستان به کوهستان رفتند.

اما این مسئله‌ای نبود که تمام شود. حتی ترور رهبران حزب هم نتوانست آن را تمام کند. دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین ترور شد. چند سال بعد دکتر صادق شرفکندی و تعدادی از همراهانش در رستوران میکونوس برلین هدف ترور قرار گرفتند. تصور پشت چنین سیاستی چندان پیچیده نبود: رهبران را حذف کن، سازمان را تحت فشار قرار بده، هزینه فعالیت سیاسی را بالا ببر و منتظر بمان تا نسل بعد خسته شود و همه چیز را فراموش کند. اما نسل بعد فراموش نکرد.

این شاید یکی از مهم‌ترین چیزهایی باشد که جمهوری اسلامی درباره کوردستان نفهمید. مسئله کوردستان فقط چند رهبر سیاسی یا چند هزار پیشمرگه نبود که با حذف آنها تمام شود. چیزی در عمق جامعه وجود داشت که حکومت نمی‌توانست با نیروی نظامی از بین ببرد.

نزدیک به نیم قرن گذشته است. بسیاری از کسانی که در سال ۱۳۵۸ جوان بودند امروز پیر شده‌اند یا دیگر در میان ما نیستند.

پیام دبیرکل حزب دموکرات به مناسبت سالروز

جنبش ژینا و اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور



مردم مبارز و آزادی‌خواه کوردستان!

خواهران و برادران عزیزم!

چهار سال پیش، در چنین روزی، ۲۵ شهریورماه، شما، مردمی که فرزندان‌تان به خاک و خون کشیده شده و حقوق حقه‌تان به دست جمهوری اسلامی پایمال گشته بود، در پاسخ به خون به‌ناحقریخته «ژینا امینی» به دست مزدوران این رژیم آزادی‌ستیز و ضدبشری در تهران، دست به اعتصاب عمومی و راهپیمایی سراسری زدید. این خروش ملی، سرآغاز و کانون الهام‌بخش اعتراضات گسترده در سراسر ایران شد و در اقصی نقاط جهان نیز طنین‌انداز گردید؛ خیزشی که نام مبارک جنبش «زن، زندگی، آزادی» را بر تارک خود نشانده و پژواک آن تا به امروز در میان ملت کورد و تمامی آزادی‌خواهان ایران در سراسر گیتی طنین‌انداز است.

پیام روشن و کوبنده جنبش ژینا به حکومت اعدام در تهران، فوران خشم و بیزاری فروخورده شما از زندان، اعدام، کشتار و تحقیر نظام‌مندی بود که بر فرزندان برومندان روا داشته می‌شد؛ همان جوانانی که تنها خواسته‌شان آزادی و رهایی ملت خود و تمامی مردم ایران از چنگال خونین این استبداد و رساندن فریاد مظلومیت و حقتلبی خویش به گوش جهانیان بود.

اکنون نیز زمان آن فرارسیده است که در روز چهارشنبه، ۲۵ شهریورماه، هم‌زمان با چهارمین سالروز آغاز این جنبش تاریخی و هم‌گام و هم‌صدا با ائتلاف احزاب و نیروهای سیاسی کوردستان ایران، از تمامی آحاد، طبقات و اصناف گوناگون جامعه عزیز کوردستان دعوت کنم تا با ماندن در خانه و عدم حضور در محل کار و کسب خویش، در اعتصابی عمومی و یکپارچه مشارکت جویند. با این کنش مسئولانه و ملی، بار دیگر به رژیم فقر، جنگ و گرسنگی گوشزد کنیم که یاد ژینا و تمامی ژیناها تا ابد در قلب‌های ما زنده است؛ ما نه فداکاری و خون پاک شهیدانمان را هرگز از یاد خواهیم برد و نه از جنایات، سرکوب و خون‌ریزی‌های شما چشم‌پوشی خواهیم کرد.

پیروز باد اراده شما، ملت سرافراز!

پاینده و برتوان باد جنبش «زن، زندگی، آزادی»

مصطفی هجری

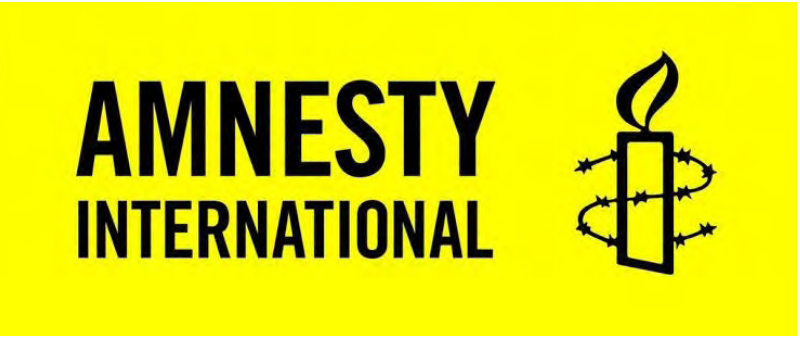
دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران

۲۳ شهریور ۱۴۰۵

عفو بین‌الملل:

جمهوری اسلامی در سرکوب جنبش ژینا مرتکب

«جنایت علیه بشریت» شده است



سازمان عفو بین‌الملل در چهارمین سالگرد قتل حکومتی ژینا امینی، با انتشار گزارشی جامع و مستند اعلام کرد که مقامات جمهوری اسلامی ایران از طریق سازماندهی و هدایت یک حمله گسترده و نظام‌مند علیه غیرنظامیان، مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده‌اند.

این گزارش ۱۱۴۹ صفحه‌ای تحت عنوان «طراحان جنایت» که طی یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن رونمایی شد، بر پایه بررسی هزاران سند و ثبت اظهارات ۲۷۰ شاهد عینی تدوین شده است. یافته‌های این گزارش مستند می‌سازد که نیروهای نظامی و امنیتی رژیم با انگیزه‌های سیاسی، جنسیتی، اتنیک و مذهبی، اقدام به کشتار، شکنجه، تجاوز جنسی و ناپدیدسازی قهری شهروندان کرده‌اند.

اگنس کالامار، دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل، با تأکید بر این‌که شواهد موجود هیچ جای تردیدی باقی نمی‌گذارند، تصریح کرد مقامات تهران برای سرکوب مطالبات آزادی‌خواهانه مردم به استفاده برنامه‌ریزی‌شده از نیروی مرگبار متوسل شده‌اند. در بخش دیگری از این گزارش با تأکید بر بعد تبعیض‌آمیز سرکوب‌ها آمده است که جمهوری اسلامی سرکوب به‌مراتب خونین‌تری را علیه مردمان کورد و بلوچ اعمال کرده است؛ به‌گونه‌ای که انتقال و استقرار سلاح‌های سنگین جنگی و تکتیراندازها در استان‌های سندج، کرمانشاه و ارومیه نمونه‌های بارز این جنایات به شمار می‌روند. عفو بین‌الملل همچنین اسامی ۸۷ تن از مقامات ارشد رژیم از جمله: فرماندهان سپاه پاسداران، قزاقا و مسئولان ارشد وزارت کشور را فاش کرده که باید به دلیل نقش مستقیم در این جنایات تحت پیگرد کیفری بین‌المللی قرار گیرند. دبیرکل عفو بین‌الملل تداوم نقض حقوق بشر در ایران را حاصل «مصونیت سیستماتیک از مجازات» دانست و از مجمع عمومی سازمان ملل و نظام‌های قضایی جهان خواست تا با تأسیس دادگاه ویژه بین‌المللی، حکم بازداشت عاملان اصلی این کشتار را صادر کنند.

ژینا امینی؛

نامی که به یک رمز تبدیل شد



ابراهیم محمدپور

ژینا امینی؛ نامی که از کالبد یک انسان فراتر رفت و به نمادی برای آزادی، برابری و کرامت انسانی تبدیل شد. نامی که پس از جان‌باختنش دیگر تنها نام یک دختر جوان کورد نبود؛ نامی شد که در سراسر جغرافیای ایران با مفاهیمی چون آزادی، برابری، کرامت انسانی و اعتراض به تبعیض پیوند خورد. کشته‌شدن او در شهریور ۱۴۰۱، جرقه اعتراضاتی را زد که خیلی زود از کوردستان فراتر رفت و به یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های اعتراضی ایران در دهه‌های اخیر تبدیل شد؛ جنبشی که شعار «ژن، ژیان، نژادی» - «زن، زندگی، آزادی» - را به یکی از شناخته‌شده‌ترین شعارهای اعتراضی تاریخ معاصر ایران بدل ساخت. اما برای فهم اینکه چرا نام ژینا چنین تأثیری پیدا کرد، باید به سال‌ها و حتی دهه‌های پیش از آن بازگشت.

ترس حکومت از آگاهی

حکومت جمهوری اسلامی، مانند بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا، همواره نسبت به گردش آزاد اطلاعات و شکل‌گیری آگاهی مستقل در جامعه حساس بوده است. در طول دهه‌های گذشته، توقیف مطبوعات، سانسور، فیلترینگ اینترنت، ایجاد اختلال در ارتباطات و کنترل پلیسی فضای اطلاع‌رسانی، از ابزارهایی بوده‌اند که برای مهندسی افکار عمومی و محدود کردن دسترسی مردم به آگاهی به کار گرفته شدند. ایران در طول چند دهه گذشته از عصر کشاورزی و صنعتی به عصر ارتباطات و اینترنت وارد شده است؛ اما به باور بسیاری از منتقدان، توسعه سیاسی و آزادی گردش اطلاعات همگام با این تحولات تکنولوژیک پیش نرفته و ساختار حاکم همواره کوشیده دیوارهای انقیاد را حفظ کند. در جهانی که اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مرزهای ارتباطی را کمرنگ کرده‌اند، تلاش برای مسدود کردن آگاهی جامعه دیگر تنها به بستن یک روزنامه یا تعطیل کردن یک رسانه محدود نمی‌شود. فیلترینگ گسترده، قطع هدفمند اینترنت، پارانزیت و انحصار رسانه‌های حکومتی، حلقه‌هایی از همین سیاست کنترل‌محور هستند.

از نگاه تحلیل‌گران، هدف چنین سیاست‌هایی صرفاً جلوگیری از انتشار یک خبر نیست؛ بلکه ممانعت از شکل‌گیری پیوند و همبستگی میان انسان‌هایی است که اگرچه در نقاط مختلف یک سرزمین زندگی می‌کنند، اما تجربه‌های مشابهی از تبعیض، فقر، سرکوب و محرومیت تاریخی دارند.

تفرقه بینداز و حکومت کن

در دهه‌های گذشته، یکی از پیامدهای محدود بودن ارتباطات میان مردم این بود که اعتراض‌هایی که در یک منطقه یا شهر شکل می‌گرفت، الزاماً و با سرعت به سایر نقاط کشور منتقل نمی‌شد.

در نقاط مختلف ایران بارها اعتراض‌های اجتماعی و اقتصادی پرشماری شکل گرفته است؛ از اعتراض‌های کارگری و دانشجویی گرفته تا مطالبات اقتصادی، سیاسی، ملی و هویتی. اما بسیاری از این خیزش‌ها در محدوده جغرافیایی خود محصور می‌مانند و حکومت نیز می‌توانست با سرکوب منطقه‌ای و بایکوت خبری، مانع از پیوند سراسری آنها شود. یکی از دلایل این وضعیت، گسست ارتباطی میان بخش‌های مختلف جامعه بود.

در گذشته، مردم بسیاری از مناطق ایران شناخت مستقیمی از رنج‌ها و دغدغه‌های یکدیگر نداشتند. فاصله جغرافیایی، انحصار صداوسیما و غیاب رسانه‌های تعاملی باعث می‌شد تصویر هر منطقه، تا حد زیادی از طریق پروپاگاندای رسمی یا روایت‌های تحریف‌شده و امنیتی ترسیم شود.

اما اینترنت این موازنه را برهم زد.

اینترنت؛ شکستن دیوارهای جدایی

با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، مردم ایران توانستند مستقیماً با یکدیگر پیوند برقرار کنند. شهروندان یک شهر تصاویر، سرکوب‌ها و روایت‌های شهر دیگر را دیدند و مردم مناطق مختلف توانستند پیرامون تجربه‌های زیسته خود سخن بگویند.

به تدریج، جامعه با واقعیت‌هایی آشنا شد که پیش از آن عامدانه سانسور می‌شد؛ از محرومیت‌های سیستماتیک و توسعه‌نیافتگی مناطق حاشیه‌ای گرفته تا تبعیض‌های ملی، زبانی، مذهبی و جنسیتی.

در این میان، وضعیت کوردستان، بلوچستان، خوزستان و آذربایجان بیش از گذشته به وجدان جمعی جامعه راه یافت و بسیاری از مردم با مطالبات بحق جوامعی آشنا شدند که دهه‌ها در پس برجسب‌های امنیتی پنهان نگه داشته شده بودند.

این ارتباط نوین، امکان یک شناخت متقابل و همدلانه را فراهم کرد.

مردم دریافته‌ند که با وجود تنوع در زبان، فرهنگ، هویت و جغرافیا، ساختار بازتولید رنج و استبداد برای همه مشترک است؛ ساختاری مبتنی بر تبعیض، فقر، فساد، سلب آزادی‌های بنیادین و انسداد سیاسی.

به این ترتیب، شبکه‌های ارتباطی نه صرفاً یک ابزار تکنیکی، بلکه بستری برای شکستن توهم تفرقه و دستیابی به هم‌سرنوشتی جمعی شدند.

ژینا؛ جرقه‌ای که از کوردستان به سراسر ایران رسید

در ۲۲ شهریور ۱۴۰۱، ژینا امینی، دختر ۲۲ ساله اهل سقز، پس از بازداشت خشونت‌بار توسط گشت ارشاد در تهران به کما رفت و سه روز بعد، در ۲۵ شهریور، در بیمارستان کسری جان باخت.

جان‌باختن مظلومانه او خشم انباشته‌شده‌ای را ابتدا در کوردستان و سپس در سراسر شهرهای ایران شعله‌ور ساخت.

حکومت کوشید با تحمیل نام شناسنامه‌ای، هویت کوردی او را در حاشیه قرار دهد؛ اما پافشاری خانواده و همراهی جامعه بر نام واقعی‌اش، «ژینا»، این تلاش را ناکام گذاشت. نامی به معنای «زندگی‌بخش» که از چارچوب یک اسم شناسنامه‌ای فراتر رفت و به نماد اراده جمعی برای بازپس‌گیری حق زیستن بدل شد.

اعتراض‌ها از سقز و آرامستان آجچی آغاز شد، اما در کوتاه‌ترین زمان جغرافیای ایران را درنوردید.

این‌بار رخدادی کم‌نظیر در تاریخ در حال وقوع بود: بخش‌های گسترده‌ای از مردم ایران، فارغ از جنسیت، زبان و خاستگاه جغرافیایی، خود را در درد مشترک خانواده ژینا سهیم دیدند.

شعار پرمغز «ژن، ژیان، نژادی» که برخاسته از دهه‌ها مبارزات برابری‌خواهانه جنبش زنان کورد بود، در سراسر ایران طنین‌انداز شد و با برگردان «زن، زندگی، آزادی» قلب خیابان‌ها را تسخیر کرد.

از «ژینا» تا «زن، زندگی، آزادی»

«زن، زندگی، آزادی» تنها یک شعار اعتراضی مقطعی نبود؛ مانیفست یک رنسانس فکری و مدنی بود: آزادی، برابری، کرامت انسانی، رهایی زنان، نفی هرگونه تبعیض و به رسمیت شناختن حق حاکمیت انسان بر بدن و شیوه زیست خویش.

در این شعار، «زن» در کانون دگرگونی قرار دارد؛ زیرا پایه‌های استبداد بر سلب اختیار از زنان و تحمیل پوشش اجباری بنا شده بود و هدف قرار گرفتن این ستون، ارکان سلطه را متزلزل ساخت.

اما این مفهوم در مرز جنسیت متوقف نماند: «زندگی» فراخوانی بود برای بازپس‌گیری حق یک زیست شرافتمندانه، شاد، امن و انسانی در برابر سیاست مرگی که حاکمیت تحمیل می‌کرد؛ چرا که زندگی بی‌کرامت، تنها زنده ماندن است نه زیستن. و «آزادی»، افقی رهایی‌بخش بود فراتر از حق پوشش اختیاری؛ آزادی اندیشه، آزادی بیان، رهایی از استبداد، آزادی فعالیت سیاسی، حق تشکلیابی و برابری حقوقی همه‌جانبه.

به همین دلیل، این شعار به جامع‌ترین چتر همبستگی اجتماعی در تاریخ معاصر بدل شد.

کوردستان؛ چشم و چراغ ایران

یکی از درخشان‌ترین ابعاد خیزش ژینا، تبلور همبستگی تاریخی میان بخش‌های مختلف جامعه ایران با مردم کوردستان بود.

طنین شعار «کوردستان، کوردستان، چشم و چراغ ایران» در تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و خوزستان، سد محکمی در برابر سیاست‌های تفرقه‌افکنانه کشید. این خروش نشان داد که جامعه مدنی، پایداری و پیشگامی مدنی کوردستان را نه یک مسئله حاشیه‌ای، بلکه پیش‌قراول دموکراسی‌خواهی سراسری می‌داند.

در این نقطه تاریخی بود که گزاره مزار ژینا به واقعیت پیوست: «ژینا گیان، تو نامری، ناوت ئەبیته رەمە» (ژینا جان تو نمی‌میری، نامت رمز می‌شود). این نام به رمزی برای پیوند زدن دادخواهی، مقاومت و آزادی‌خواهی تبدیل شد.

قربانیان بسیاری که نامشان فراموش نشد

بی‌تردید ژینا نخستین قربانی ماشین سرکوب نبود. در طول دهه‌های گذشته، کاروانی از جان‌باختگان کوی دانشگاه، جنبش سبز، دی ۱۳۹۶، آبان خونین ۱۳۹۸ و فاجعه شلیک به هواپیمای اوکراینی (پرواز پی‌اس ۷۵۲) در حافظه تاریخی این سرزمین ثبت شده است.

اما ژینا در لحظه‌ای نمادین، چند گسل سرکوب را به هم پیوند زد: ستم جنسیتی، ستم ملی و اتنیک، تحقیر کرامت انسانی و استبداد سیاسی.

به همین سبب، نام او به کاتالیزور یک انفجار بزرگ اجتماعی بدل شد.

زن، زندگی، آزادی و افق رهایی جامعه

این جنبش پیشتازی و عاملیت زنان در جامعه ایران را تثبیت کرد. در چهار دهه گذشته، قوانین تبعیض‌آمیز همواره تلاش کرده بودند زنان را به حاشیه برانند. اما جنبش ژینا نشان داد که مطالبه زنان صرفاً اصلاح چند تبصره نیست؛ بلکه بازتعریف مناسبات قدرت و دموکراسی است.

جامعه‌ای که در آن نیمی از پیکره انسانی‌اش در بند تبعیض باشد، هرگز به توسعه و رهایی پایدار دست نخواهد یافت. زنان مستقل، شجاع و آگاه، ستون فقرات دموکراسی آینده هستند. برابری جنسیتی نه یک موضوع فانتزی یا ثانویه، بلکه شرط نخست و بنیادین هر نوع پیشرفت و گذار به دموکراسی است.

جامعه‌ای که زنانش آزاد باشند

زن مقتدر در تقابل با مرد قرار ندارد؛ زن مقتدر یعنی انسانی صاحب حق، برابر در فرصت‌ها، مصون از خشونت و مشارکت‌کننده در ساختن سرنوشت جامعه.

جامعه سالم جامعه‌ای است که در آن ارزش والای کرامت بر هرگونه برتری‌طلبی جنسیتی، اتنیک، زبانی یا ایدئولوژیک تفوق یابد. هنگامی که زن آزاد باشد، تفکر آزاد می‌شود و جامعه توانایی بازتولید خلاقیت و پویایی را به دست می‌آورد. از این رو، «زن، زندگی، آزادی» تصویر آرمانی ایرانی دموکراتیک، متکثر و عاری از هرگونه ستم است.

چهار سال پس از ژینا

امروز، چهار سال پس از آن شهریور تحول‌آفرین، نام ژینا امینی خاموش نشده است؛ بلکه در تاروپود وجدان جمعی رسوب کرده و به یک فرهنگ زیسته تبدیل شده است.

ماشین سرکوب، اعدام و زندان نتوانسته است روحی را که در کالبد جامعه دمیده شد بازپس گیرد. اشکال اعتراض ممکن است تغییر کنند یا به تاکتیک‌های مقاومت روزمره بدل شوند، اما جوهره بازگشت‌ناپذیر این آگاهی زنده است؛ چرا که این جنبش، پژواک تاریخی نسلی است که دیگر تحقیر و اجبار را نمی‌پذیرد.

از یک نام تا یک خاطره جمعی ماندگار

ژینا امینی امروز تنها نام یک فرد در تاریخ نیست؛ او تجسم ایستادگی جامعه‌ای است که مرگ را به زندگی پیوند زد.

میراث تاریخی ژینا، بازیابی «همبستگی در تفاوت‌ها» بود؛ اینکه کورد، بلوچ، ترک، فارس، عرب، ترکمن، گیلک و لر، زن و مرد، دریافته‌ند که آزادی امری تجزیه‌ناپذیر است و رهایی هیچ‌یک بدون رهایی دیگری ممکن نخواهد بود.

ژینا امینی در خاک آرام گرفت، اما نامش به بذری بدل شد که در آگاهی میلیون‌ها انسان جوانه زد. این نام برای همیشه یادآور یک پیمان جمعی است:

زیستن با کرامت، ایستادگی در برابر ستم و ساختن فردایی آزاد و برابر برای همه.

مهر پر از تورم؛

تحصیلی که قربانی گرانی می‌شود



جمال رسول‌دنبخه

سال‌هاست که دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان با آغاز هر سال تحصیلی با یک دغدغه‌ی بی‌سرانجام روبرو هستند؛ آری، همان گرانی. گرانی اقلام و نوشت‌افزار دانش‌آموزان امسال در چنین وضعیت اقتصادی، بیش از پیش بر

شانه‌ی اولیای دانش‌آموزان سنگینی می‌کند. فروشندگان لوازم‌التحریر هم خبر از کاهش خرید مردم و افزایش اقبال به اجناس بی‌کیفیت اما ارزان می‌دهند. مهر ۱۴۰۵، بوی تلخ تورم و فقر می‌دهد.

هر سال در آغاز ماه مهر، فصل بازگشایی مدارس و مراکز آموزشی، بازارهای کوردستان و ایران با تب و تاب گرانی اقلام مدرسه دست و پنجه نرم می‌کنند؛ موضوعی که هنوز ریشه‌کن نشده است و مسئولان مربوطه‌ی رژیم جمهوری اسلامی ایران با اعلام آمار و داده‌های کذب سعی دارند صورت‌مسأله را پاک و این مشکل را لاپوشانی کنند. اما غافل از اینکه این موضوع چه زیان گسترده‌ای در حوزه آموزش و پرورش به کشور وارد کرده است.

آمار ترک تحصیل، بازماندگان از تحصیل و خودکشی دانش‌آموزان، بخشی از نتایج گرانی اقلام و هزینه‌های مدارس است که در گوشه و کنار ایران و کوردستان شاهد آن هستیم؛ آماري که هنوز اطلاع دقیقی از آن منتشر نشده و از سویی دیگر، روزانه بر آن افزوده می‌شود.

هزینه تهیه سبد لوازم و اقلام مدرسه برای هر دانش‌آموز در سال تحصیلی جدید بین ۴.۵ تا ۱۵ میلیون تومان برآورد شده است که نشان‌دهنده افزایش ۵۰ تا ۱۰۰ درصدی (و در برخی اقلام نوشت‌افزار، بیش از ۲۰۰ درصدی) قیمت‌هاست. البته که این هزینه برآوردشده با شاخص قیمت پایه دلاری است که خود رژیم جمهوری اسلامی اعلام کرده، در حالی که برای همگان روشن است قیمت اقلام و کالاها در بازار بسته به این دلار نیست. طبق آمار، هر دانش‌آموز ۴.۵ میلیون تومان هزینه مدرسه دارد، اما مشخص است که این عدد با واقعیت فاصله زیادی دارد.

از سویی دیگر، هزینه سرویس مدارس شلاقی بر پیکر خانواده‌ها شده است. هر سال هزینه سرویس مدارس نیز افزایش پیدا می‌کند. هزینه ماهانه سرویس برای هر دانش‌آموز تا ۳۰ میلیون تومان برآورد شده است؛ هزینه‌ای سرسام‌آور که قشر کم‌درآمد را به بن‌بست کشانده است.

فارغ از هزینه نوشت‌افزار، آموزش و پرورش به دانش‌آموزانی که رسماً ثبت‌نام نشده‌اند کتاب دولتی نمی‌دهد و در نتیجه خانواده‌ها مجبورند برای تعداد زیادی از بچه‌ها کتاب آزاد بخرند. در حال حاضر، کتاب درسی نزدیک به یک میلیون تومان در انتشاراتی‌های انقلاب قیمت دارد. برای لوازم‌التحریر نیز عمده‌فروشان قیمت پایه را یک میلیون تومان برای هر دانش‌آموز اعلام کرده‌اند؛ منظور از لوازم‌التحریر هم اقلام فانتزی نیست، بلکه ساده‌ترین تراش، پاک‌کن و مداد ارزان ولی باکیفیت است.

بنا بر گزارش‌های داخلی در ایران، ترک تحصیل در میان اقشار آسیب‌پذیر دهک‌های پایین بیشترین گستردگی را دارد و این بچه‌ها ناگزیر وارد بازار کار می‌شوند. آمارها هم نشان می‌دهد با افزایش تورم از ۹ درصد در سال ۱۳۹۵ به ۶۹.۹ درصد در مرداد ۱۴۰۵، تعداد جاماندگان از تحصیل نیز افزایش یافته است. در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶ طبق آمارهای موجود، ۷۷۷،۸۶۲ دانش‌آموز بازمانده از تحصیل در کشور وجود داشت. در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ طبق آمار غیررسمی، این عدد به نزدیکی یک میلیون نفر رسیده است و در سال تحصیلی پیش‌رو نیز پیش‌بینی می‌شود دست‌کم ۹۵۰ هزار کودک از تحصیل جا مانده باشند.

وقتی تورم صعودی است، خانواده‌های متوسط به دهک‌های پایین‌تر سقوط می‌کنند و عملاً از پرداخت این هزینه‌ها عاجز می‌مانند. در نتیجه، ناگزیرند کیفیت کالا و تعداد اقلام خریداری‌شده را کاهش دهند. این چرخه در نهایت به کاهش انگیزه تحصیل و افت سواد در بدنه جامعه دامن می‌زند.

با توجه به هزینه‌های مدارس و تحصیل در ایران و کوردستان، بی‌انگیزگی برای ادامه تحصیل به‌وضوح افزایش یافته است؛ به‌ویژه در دوره متوسطه شاهد کاهش چشمگیر رغبت به ادامه تحصیل هستیم. سطح آموزش و پرورش در بسیاری از مدارس دولتی به‌شدت پایین است. نمی‌توان کلاس‌های آنالاین را جایگزینی شایسته برای آموزش حضوری دانست؛ به‌ویژه در دوره ابتدایی، تصور اینکه دانش‌آموز کلاس اول و دوم بخواهد از پشت مانیتور خواندن و نوشتن بیاموزد، غیرممکن است. اخیراً آموزش و پرورش رژیم جمهوری اسلامی ایران بر لزوم برگزاری آموزش حضوری در سال جدید تأکید کرده است، اما از هم‌اکنون برخی مراکز و نهادهای آموزشی اعلام کرده‌اند که تدریس غیرحضوری خواهند داشت. ادامه روند آموزش غیرحضوری ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به آینده علمی و تحصیلی کودکان می‌زند. ترک تحصیل در میان اقشار آسیب‌پذیر دهک‌های پایین بیشترین گستردگی را دارد و این بچه‌ها ناگزیر وارد بازار کار می‌شوند.

گرانی تنها مشکل بازار امسال نیست؛ کاهش قدرت خرید خانواده‌ها در کنار نامشخص‌بودن نحوه برگزاری کلاس‌ها، باعث شده است بسیاری از خانواده‌ها

خرید لوازم مدرسه را به تعویق بیندازند.

در نهایت، این گرانی موجب می‌شود سرنوشت صدها دانش‌آموز به ورطه تاریکی کشانده شود، در حالی که از سویی دیگر شعارهای «پله‌های ترقی» را می‌شنویم؛ شعارهایی که هیچ رنگی از راستی و صداقت در آن‌ها دیده نمی‌شود.

فرمول‌های سکوت و گلوله‌های برلین



زانیار حسینی

سرآغاز یکی از طولانی‌ترین، پیچیده‌ترین و جنجالی‌ترین پرونده‌های قضایی کل تاریخ اروپا شد. محاکمه‌ی میکنونوس نزدیک به پنج سال و حدود ۲۴۷ جلسه به طول انجامید. بیش از ۱۷۰ شاهد در دادگاه حضور یافتند و شهادت دادند. این دادگاه تنها یک بررسی جنایی محلی نبود؛ بلکه به دادگاهی برای محاکمه‌ی ساختار تصمیم‌گیری یک نظام سیاسی تبدیل شد. در بیست و یکم فروردین ۱۳۷۶، قاضی فریچوف کویش حکمی را صادر کرد که در تاریخ حقوق بین‌الملل ماندگار شد. دادگاه برلین به صراحت اعلام کرد که ترور میکنونوس یک اقدام خودسرانه نبوده، بلکه در بالاترین سطوح ساختار قدرت جمهوری اسلامی ایران طراحی و اجرا شده است. در متن حکم دادگاه، به طور مشخص از کمیته‌ی امور ویژه‌ای نام برده شد که ارکان عالی رژیم از جمله: رهبر، رئیس‌جمهور و وزیر اطلاعات وقت در آن عضو بودند و دستور این ترور را صادر کرده بودند. صدور این حکم، طوفانی سهمگین در مناسبات و پیوندهای بین‌المللی ایجاد کرد. کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا در اعتراض به این تروریسم دولتی آشکار، سفرای خود را از تهران فراخواندند و بحران دیپلماتیک بی‌سابقه‌ای دامن رژیم حاکم در تهران را گرفت. برای نخستین بار در تاریخ مدرن، یک دادگاه غربی توانسته بود با ارائه‌ی مستندات غیرقابل انکار، سند رسمی تروریسم فرامرزی یک دولت را امضا کند و این ادعا را به اثبات برساند که مشروعیت صرف حکومتی انعکاس صرف مشروعیت حاکمیتی نیست. ترور دکتر شرفکندی و نحوه برخورد قاطع دستگاه قضایی آلمان پرده از رویه‌ای برداشت که دهه‌ها به صورت سیستماتیک برای حذف منتقدان و مخالفان در خارج از مرزها اجرا می‌شد.

میراث بازمانده در آزمایشگاه زمان

بیش از سه دهه از ترور خونین میکنونوس گذشته است و وقتی به کارنامه‌ی دکتر صادق شرفکندی نگاه می‌کنیم، او را نه صرفا به عنوان قربانی یک ترور، بلکه به عنوان نمادی از راهی پرهزینه در تاریخ سیاسی ایران می‌بینیم؛ راهی که در آن اندیشه، دیالوگ، نظم فکری و تعهد به حقوق انسانی، هزینه‌ای گزاف در برابر منطق حذف و خشونت پرداخت.

دکتر شرفکندی از معدود رهبرانی بود که نشان داد، می‌توان از دانشگاه و دنیای فرمول‌ها برخاست، وارد غبارالودترین میدان سیاست شد، اما دیپلوماسی و زبان گفتگو را به سنگر مبارزه مبدل نمود. او تا واپسین لحظات زندگی خود، بر ضرورت راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز، دموکراسی‌خواهی فراگیر و احترام به حقوق ملیت‌ها در چارچوب یک ساختار عادلانه پافشاری کرد. پرونده‌ی میکنونوس شاید با احکام زندان عوامل اجرایی و بحران‌های مقطعی دیپلماتیک به ظاهر بسته شد، اما پرسش اصلی آن همچنان زنده است: رژیم‌ی که اندیشمندان، شیمی‌دانان مصلح و رهبران مبارز را در رستوران‌ها و خیابان‌های پایتخت‌های جهان با گلوله پاسخ می‌گوید، چه آینده‌ای برای گفت‌وگو باقی می‌گذارد؟ پاسخ این پرسش را نه در لابه‌لای اسناد امنیتی، بلکه در ادامه‌ی همان مسیری باید جست‌وجو کرد که دکتر شرفکندی روی تخته‌سیاه کلاس‌های درس و میزهای گفتگو ترسیم کرده بود؛ مسیری که در آن، اگرچه فیزیک انسان‌ها را می‌توان با گلوله حذف کرد، اما ایده‌ی آزادی و عدالت، در لایه‌های عمیق تاریخ مانند فرمول‌های پایدار شیمی، دست‌نخورده باقی می‌ماند.

قابل تعریف بر مبنای واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و غیره بود. خصیصه کمیابی که دنیای سیاست ایران در طول تاریخ معاصر، همواره از کمبود آن رنج برده است.

آزمایشگاه انسانی و فرمول‌های سیاست

پایتخت‌اتریش در تابستان ۱۳۶۸ شمسی، شاهد یکی از تکان‌دهنده‌ترین ترورهای سیاسی تاریخ معاصر ایران بود؛ دکتر عبدالرحمن قاسلمو و همراهانش بر سر میز مذاکره توسط نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی ایران، ترور شدند. قاسلمو برای بخش بزرگی از ملت کورد و جریان‌های دموکراسی‌خواه، تنها یک رهبر سیاسی نبود؛ او یک «آیده» و تجسم کاریزمایی بی‌بدیل بود که گفتمان مدرن مطالبات ملی را با مفهوم دموکراسی سراسری در ایران پیوند می‌زد و نقطه عطف همگرایی نیروهای مخالف رژیم تهران بود. مرگ دکتر قاسلمو در اوج التهابات سیاسی و مبارزات ضد جمهوری اسلامی، هم در درون ساختار حزب دموکرات کوردستان ایران و هم در دایره مخالفان رژیم حاکم، همچون زلزله‌ای سهمگین بود. در چنین نقطه‌ی عطف حساسی، حزب دموکرات نیازمند کسی بود که سکان مدیریتی ساختار را در بحران بوجود آمده را بر عهده بگیرد و با انضباطی دقیق، صبوری و دوربینی خسارت‌های وارده را به لحاظ روانی، ساختاری و سیاسی به حداقل برساند. انتخاب دکتر صادق شرفکندی به عنوان دبیرکل جدید، انتخابی تاریخی و بسیار معنادار بود؛ او وارث صندلی‌ای شد که پیش از او دو بار با خون رنگین شده بود. شرفکندی به خوبی می‌دانست که پذیرش این مسئولیت، امضای حکمی نانوشته بر پیشانی خود اوست و قبول چنین مسئولیت و وظیفه‌ای به معنای پذیرش هرگونه تغییری در مسیر سرنوشت سیاسی و شخصی می‌باشد. با این حال و برخلاف انتظارات معمول در جهان سیاست، وی در دام انزواطلبی و اقدامات تند واکنشی نیفتاد و بلکه با معماری هوشمندانه و دقیق، همچون مهندسی صبور و عملگرا در آزمایشگاه‌های شیمی، تلاش کرد که گفتمان حزب را به سمت گفت‌وگو با سایر نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران هدایت کند؛ در نهایت وی به یکی از معماران اصلی نشست‌های مشترک میان جریان‌های مختلف ایرانی تبدیل گشت تا نشان دهد مطالعات دموکراتیک کوردها، بخشی از پازل بزرگ‌تر آزادی و توسعه سیاسی در سراسر ایران است. در این دوران، شرفکندی از قالب یک استاد آرام دانشگاهی خارج شده و به رهبری عمل‌گرا تبدیل شده بود که در میانه‌ی خطرات امنیتی فرامرزی، دیپلماسی پنهان و آشکار را برای احقاق حقوق ملت کورد راهبری می‌کرد. او می‌دانست که فرقه تبهکار در تهران، استراتژی حذف فیزیکی رهبران انقلابی و آگاه را در دستور کار دارد، اما اصرار او بر همسوسازی مبارزه انقلابی همگام با مسیر و جریان مدنی و دیپلوماسی، بهای سنگینی داشت که خودش بیش از هر کس دیگری به آن، آگاه و واقف بود.

رستورانی که تاریخ حقوق بین‌الملل را تغییر داد

در ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ شمسی و در رستوران یونانی میکنونوس، دکتر صادق شرفکندی به همراه چند تن از همکاران و فعالان سیاسی (همایون اردلان، فتاح عبدلی و نوری دهکری) جلسه‌ای را برگزار کرده بود تا در آستانه‌ی کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در برلین، استراتژی‌های آینده‌ی جنبش را هماهنگ کنند. اما آمران و عاملان ترور و کشتار از پیش، مسیر خود را از تهران تا پایتخت آلمان گشوده بودند. تروریست‌ها با سلاح‌های مجهز به صداخفه‌کن وارد شدند و فضای آرام رستوران را به صحنه‌ی اعدام‌های خیابانی همچون اواخرجنگ جهانی دوم تبدیل کردند. دکتر شرفکندی و همراهانش تنها در چند ثانیه در خون خود غلتیدند. تروریست‌های مسلح بعد از انجام عملیات گریختند، اما پرونده‌ی این ترور همچون پرونده‌ی ترور وین در سکوت دیپلماتیک و دالانهای پنهان معاملای سیاه گم نشد. سیستم قضایی آلمان و پافشاری وکلای مدافع و شهود،



تاریخ مبارزات سیاسی در خاورمیانه، بیش از هر چیز با چهره‌های خشن، شعارهای پرشور، بیانیه‌های آتشین و تئوری‌های کلاسیک انقلاب شناخته می‌شود. در این جغرافیا، سیاستمدار معمولاً کسی است که از جوانی در کوچه‌پس‌کوچه‌های پر حادثه یا زندان‌های تاریک، مشق مبارزه کرده است. اما در میان این دالان‌های تکراری، گاه چهره‌هایی ظاهر می‌شوند که معیارهای سنتی را به چالش می‌کشند. دکتر صادق شرفکندی از اعضا و دبیرکل اسبق حزب دموکرات کوردستان ایران یکی از همین استثنائات بود؛ مردی که پیش از نشستن بر کرسی رهبری یکی از قدیمی‌ترین حزب‌های اپوزیسیون در ایران، با جدول تناوبی عناصر، پیوندهای مولکولی و آزمایشگاه‌های شیمی دانشگاه تهران سر و کار داشت. روایت زندگی و مرگ شرفکندی، داستانی فراتر از یک گزاره سیاسی مرسوم است. این روایت، تقاطع حیرت انگیز «نظم منطقی علم» با «آشوب بی‌رحمانه سیاست فرامرزی» است؛ سفری از سکوت و آرامش فعالیت در دانشگاه‌ها تا تیره‌ترین و دراماتیک‌ترین پرونده تروریسم دولتی در قلب اروپای مدرن. شرح حالی مبتنی بر گذار از آزمایشگاه‌های شیمی در تهران و پاریس تا صدای رگبار گلوله‌ها در رستوران میکنونوس برلین.

انضباط منش در عصر پر آشوب

برای درک صادق شرفکندی، بایستی از نقطه‌ای آغاز کرد که وی هنوز با اعلامیه‌های سیاسی سر و کار نداشته است. دهه‌ها پیش از آنکه نام او به عنوان دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران بر سر زبان‌ها بیفتد و در جهان سیاسی موج و پر از التهاب بعد از انقلاب ۵۷ شمسی عرض اندام نماید، وی دنیای خود را در چارچوب دقیق علوم پایه تعریف کرده بود. اخذ مدرک دکترای شیمی از دانشگاه در فرانسه، نشان از دورنما و بازتابنده‌ی ذهنیتی ساختار یافته بود که به علت و معلول، اثبات‌پذیری و نظم درونی پدیده‌ها باور داشت. در کلاس‌های درس دانشگاه تهران، دانشجویان با استادی روبرو بودند که با دقتی هندسی درس می‌داد، آرام سخن می‌گفت و پدیده‌ها را تحلیل می‌کرد؛ همین ذهنیت علمی، پایه‌گذار رویکردی غیرپوپولیستی در رفتار و منش سیاسی وی شد. در روزگاری که ادبیات سیاسی در ایران (چه در درون حکومت و چه در طیف‌های مختلف اپوزیسیون) انباشته از هیجانات تند، شعارهای مطلق‌گرا و قطبی‌سازی‌های خشن بود، شرفکندی به دنبال زبان استدلال، دیالوگ و تفاهم ساختاری می‌گشت. شمیمدان بودن وی به معنای بریدن از جامعه نبود، بلکه به معنای نوعی نگاه ژرف‌نگر به مسائل بود؛ نگاهی که در آن هر تغییر، نیازمند و مستلزم کاتالیزورهای اجتماعی و فراهم‌سازی زیرساخت‌های فکری و بینشی بود، نه انفجارهای کور و آکنده از تعصبات فکری و ایدئولوژیک. او با دقتی آزمایشگاهی و استادگونه، هزینه‌های انسانی و سیاسی تصمیمات را وزن‌کشی می‌کرد و در درون حوادث و آشوب‌های عصر در پی نظمی

اراده جمعی،

شناسنامه یک ملت



رضا دانشجو

ارنست رنان (Ernest Renan) فیلسوف و مورخ فرانسوی در مقاله معروف خود تحت عنوان «ملت چیست؟»، ملت را به‌عنوان یک «اراده جمعی» برای زندگی مشترک تعریف می‌کند. برخلاف بسیاری از نظریه‌های دیگر، «رنان» معتقد است که نژاد، زبان، دین و جغرافیا هیچ‌کدام سازنده یا تعیین‌کننده یک ملت نیستند. او به‌عنوان مثال از ایالات متحده نام می‌برد که زبان انگلیسی به‌عنوان زبان مشترک می‌تواند افراد را به اتحاد دعوت کند، اما تضمین‌کننده وحدت ملی نیست.

در واقع از نظر رنان، این اراده جمعی و خواست مردمان یک سرزمین برای زندگی در کنار یکدیگر است که اساس یک ملت را تشکیل می‌دهد.

نگاهی کوتاه به تاریخ صد سال اخیر در کوردستان، به‌ویژه در کوردستان ایران، به‌خوبی ردپای این اراده جمعی را در روند حرکت آزادی‌خواهانه مردم کورد برای دستیابی به حقوق خود نشان می‌دهد؛ اراده‌ای که فراتر از یک زبان، یک فرهنگ و داشته‌های فرهنگی مشترک خود را متجلی می‌سازد.

سراسر تاریخ این سرزمین مملو از این اراده جمعی است؛ اراده‌ای برای در کنار هم بودن، زنده ماندن و با هم زندگی کردن!

«ژ-کاف» در سخت‌ترین شرایط سیاسی و اجتماعی کوردها پا به عرصه وجود نهاد؛ عده‌ای روشنفکر آگاه و مطلع که تغییرات سیاسی و اجتماعی جامعه خود را رصد می‌کردند و در فکر نجات جامعه خویش از آسیبیلاسیون چندلایه دوران پهلوی بودند؛ جایی که قرار بود ایده «یک ملت، یک پرچم» پهلوی، همه ملیت‌های غیرفارس را ذبح کند و تمام داشته‌های فرهنگی آن‌ها را از بین ببرد. سیر تحولات بعدی، تولد حزب دموکرات و تأسیس جمهوری کوردستان توسط پیشوای بزرگ در ادامه همین روند، نقطه عطفی در تاریخ آزادی‌خواهی مردم کورد بود و بازتعریف ناسیونالیسم کورد را رقم زد. چه در «ژ-کاف» و چه در جمهوری کوردستان، بی‌تردید بزرگ‌ترین حامی و یاری‌دهنده اصلی، همین «اراده جمعی» بود؛ اراده جمعی برای بازپس‌گیری هویت سلب‌شده!

در این میان، یادآوری یک نکته بنیادین ضروری است: اینکه اساسا ناسیونالیسم پدیده‌ای نوین است و تاریخ پیدایش آن به اواخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم بازمی‌گردد. این بدان معناست که در گذشته، مرزها به شکل امروزی وجود نداشتند، بنیان جامعه بر همزیستی استوار بود و در خاورمیانه نیز اسلام نقشی فراملیتی ایفا می‌کرد که چارچوب زیست مشترک همگان بود.

در واقع، اراده جمعی مردم کوردستان برای دفاع از هویت ملی خود زمانی شکل گرفت که طرف‌های مقابل با فاصله گرفتن از اصل همزیستی، درصدد دیکته کردن هنجارها، فرهنگ و زبان خود برآمدند.

نکته جالب در تجربه جمهوری کوردستان، حضور شخصیت‌هایی از دیگر نقاط کوردستان، به‌ویژه کوردستان عراق است؛ امری که نشان می‌دهد چگونه این اراده جمعی، مرزهای ساختگی را به حاشیه رانده و با عبور از همه سدها و موانع، به سمت بازپس‌گیری هویت پامال‌شده خود حرکت می‌کند.

رنان معتقد است یک ملت نه تنها با خاطرات مشترک، بلکه با «فراموش کردن خشونت‌ها، جنگ‌ها و خطاهای گذشته» زنده می‌ماند و وحدت ملی یعنی توانایی به اشتراک گذاشتن همین فراموشی‌ها و گذر از زخم‌های کهنه.

مابه‌ازای سطر به سطر این دیدگاه را می‌توان در تاریخ مبارزات مردم کورد جستجو کرد. سرکوب‌های خونین و خشونت‌بار اشغالگران در ده‌ها مقطع تاریخی، نه تنها کوچک‌ترین خللی در روند حرکت آزادی‌خواهانه مردم کورد ایجاد نکرده، بلکه هر بار با اراده‌ای استوارتر، مبارزه از نقطه‌ای دیگر شعله‌ور شده است. توقف برای یک بازه زمانی محدود یا تغییر شکل مبارزه بر اساس شرایط حاکم، یک واقعیت پذیرفته‌شده است، اما اصل مبارزه و ایستادگی همواره تداوم داشته است. از اعدام و سرکوب خونین پیشوا و رفقاییش توسط پهلوی تا ترور و اعدام ده‌ها رهبر و هزاران مبارز شهید، هیچ‌کدام نتوانستند این مسیر پرشکوه را متوقف سازند. مسلما در این مسیر لغزش‌ها و اشتباهات زیادی نیز رخ داده است؛ حتی تجربه بسیار تلخ جنگ داخلی و برادرکشی هم پایان این راه نبود. این اراده جمعی برای کنار هم آمدن و همبستگی، نقطه پایانی بر همه این کشمکش‌ها و مرهمی بر تمامی زخم‌های نو و کهنه بوده و خواهد بود.

این اراده جمعی بود که در شرایطی که جای‌جای ایران پس از انقلاب ۵۷ فریفته پوپولیسم جمهوری اسلامی شده و گوش‌به‌فرمان ولی فقیه بودند، رفراندوم فرمایشی را تحریم کرد؛ اگرچه تاوان این تحریم، یورش ناچوانمردانه و سال‌ها ویرانی و کینه‌توزی بی‌پایان بود، اما باز این اراده جمعی بود که تمام این مصائب را تاب آورد. این اراده جمعی مردم کوردستان بود که در برابر قتل حکومتی یک دختر بی‌گناه کورد چنان خروشید که پایه‌های دیکتاتوری ولایت فقیه را به لرزه درآورد؛ آن‌چنان که از آن روز، رژیم جمهوری اسلامی حتی یک لحظه هم روی آرامش را ندیده است و بی‌تردید نخواهد دید. این اراده جمعی بود که وقتی سپاهیان تاریکی به کوردستان سوریه یورش بردند، مردم در کوردستان ایران بیشتر از همه نگران و دلواپس شدند. کافی است بخشی از پیکر این جغرافیای دربند آسیبی ببیند، تا ببینید چگونه دیگر اعضای آن یکپارچه به یاری‌اش می‌شتابند.

آری، زبان و فرهنگ مشترک می‌تواند از شاخصه‌های یک ملت باشد، اما فراتر از آن، اراده جمعی برای کنار هم بودن و در کنار هم ماندن است. همین ویژگی بی‌نظیر است که کوردستان را به‌عنوان یک سرزمین زنده و کورد را به‌عنوان یک ملت واحد پایدار نگه داشته است! سال‌ها سیاست آسیبیلاسیون هدفمند و تحمیل هویت بیگانه هیچ چیزی را تغییر نداده است؛ کم نیستند فرزندان این دیار که حتی فرصت تکلم به زبان مادری از آنان سلب شده، اما قلبی تپنده‌تر برای میهن خود دارند.

رنان ملت را پدیده‌ای ایستا و موروثی نمی‌داند، بلکه آن را به یک «همه‌پرسی هرروزه» تشبیه می‌کند که با اراده و عزم مستمر شهروندان برای زیست مشترک تجدید می‌شود. جمهوری کوردستان، «نه» تاریخی به رفراندوم تحمیلی جمهوری اسلامی، حماسه کوبانی، رفراندوم استقلال اقلیم کوردستان و ده‌ها برگ زرین دیگر، همه و همه جلوه‌های این همه‌پرسی هرروزه‌اند!

یا همین چند روز پیش در سالگرد ژینای کوردستان؛ تازه‌ترین همه‌پرسی اراده ملی، با اعتصاب سراسری و یکپارچه کوردستان! این است تجلی اراده جمعی؛ و این است معنای حقیقی یک ملت!

دفاع مشروع پیش‌دستانه و مسئله «جاشایتی»؛

تحلیلی بر سازوکارهای بازدارنده مدنی و انقلابی در جنبش کوردستان



شاهرخ حسن‌زاده

در جریان جنبش‌های رهایی‌بخش ملل تحت ستم که علیه ساختارهای عمیق سرکوبگر و تمامیت‌خواه شکل می‌گیرند، مواجهه با کارگزاران و مزدوران محلی که در فرهنگ سیاسی کوردستان تحت عنوان «جاش» شناخته می‌شوند، همواره یکی از حیاتی‌ترین، پیچیده‌ترین و قطبی‌ترین مسائل سیاسی، اجتماعی و اخلاقی بوده است. در درگیری‌های اکزیستانسیال یا وجودی که میان یک ملت ستمدیده و یک ساختار سرکوب برپا می‌شود، مرز میان مدارا و خودکشی جمعی کامل شفاف و بی‌واسطه می‌گردد. در چنین بستری، در حالی که ادبیات حقوقی متعارف، پوزیتیویستی و محافظه‌کارانه تمایل دارد هرگونه برخورد قهری یا تنبیهی خارج از دادگاه‌های رسمی را ذیل عنوان خشونت غیرقانونی، ترور یا خشونت کور طبقه‌بندی کند، جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های انقلابی نشان می‌دهد که کنش‌های بازدارنده علیه خائنین و مزدوران محلی، سازوکاری کامل طبیعی برای دفاع مشروع پیش‌دستانه، حفظ انسجام اجتماعی و صیانت از بقای بدنه مبارزه است. بررسی دقیق تجربه تاریخی جنبش کوردستان و مقایسه تطبیقی آن با دیگر انقلاب‌های بزرگ جهانی اثبات می‌کند که جامعه در مواجهه با پدیده خیانت محلی، روندی پویا، آگاهانه، هوشمندانه و چندمرحله‌ای را طی می‌کند؛ روندی که از نافرمانی و مقاومت مدنی آغاز شده، به انزوای ساختاری خائنین می‌رسد و در صورت اصرار فرد بر همکاری با ماشین سرکوب، به برخورد قاطع و مجازات انقلابی ختم می‌شود.

برای تحلیل عمیق‌تر معنای سیاسی، روانی و جامعه‌شناختی این مواجهه، چارچوب روانشناسی سیاسی «فرانتس فانون» در اثر بنیادینش، دوزخیان روی زمین، کلیدی‌ترین مدخل نظری را به دست می‌دهد. فانون به روشنی استدلال می‌کند که ساختار استعمار و سرکوب، اساساً نظامی برپایه خشونت عریان، سلطه همه‌جانبه و روابط مانوی یعنی کامل سیاه و سفید است. ساختار مسلط با ابزارهای رسانه‌ای، امنیتی و نظامی خود، نوعی تحقیر نظام‌مند و احساس خودکم‌بینی را به بدنه جامعه تزریق می‌کند تا ستمدیدگان را در موضع انفعال، ناامیدی و تسلیم قرار دهد. در چنین فضای مسدودشده‌ای، جاش، مزدور یا خائن محلی دقیق به عنوان چشم و گوش، شریان اطلاعاتی و بازوی اجرایی قدرت سرکوبگر عمل می‌کند و آسیب‌پذیری مبارزان و جامعه آزاداندیش را افزایش می‌دهد. از منظر فانون، خشونت که جامعه یا جنبش علیه این عوامل اعمال می‌کند، کارکردی روان‌درمانگرانه، هویت‌بخش و رهایی‌بخش دارد. این کنش انقلابی، حس حقارت تزریق‌شده توسط قدرت حاکم را در هم می‌شکند و فرودستی تاریخی توده‌ها را به اراده‌ای فعال برای تغییر و مقاومت تبدیل می‌سازد. از این رو، ابراز خشنودی، تحسین عمومی و احساس شادمانی جامعه پس از خنثی‌سازی یا مجازات یک خائن، نه از سر خشونت‌طلبی ذاتی، بلکه نشان‌دهنده تخلیه روانی، احساس تحقق عدالتی ملموس و بازپس‌گیری موقت اقتداری است که سال‌ها توسط دستگاه سرکوب از توده‌ها سلب شده بود.

این الگوی رفتاری و روانی، رفتاری ملی یا منحصر به یک جغرافیای خاص نیست، بلکه قاعده‌ای تکرارشونده و اثبات‌شده در تمامی جنبش‌های رهایی‌بخش و مقاومت‌های ملی در تاریخ محاصر جهان است. به عنوان نمونه، در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه توسط نازی‌ها، نیروهای مقاومت فرانسه و توده‌های مردم سخت‌ترین برخوردها، اعدام‌های انقلابی و تحقیرهای عمومی را علیه نیروهای حکومت دست‌نشانده «ویشی» و همکاران محلی نازی‌ها اعمال کردند؛ برخوردهایی که پایه‌ای حیاتی برای بازسازی غرور ملی آسیب‌دیده فرانسه و فروپاشی شبکه‌های جاسوسی «گشتاپو» شد. در انقلاب الجزایر نیز جبهه آزادی‌بخش ملی برخوردی کامل بی‌امان و قاطع با «حرکی‌ها» یعنی الجزایری‌های همکار با ارتش استعمارگر فرانسه داشت، چرا که دریافتند بدون قطع دست‌اندازی این مزدوران، هژمونی ارتش استعمارگر در شریان‌های محلی گسسته نخواهد شد. همین الگوی رفتاری در مبارزات ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی نیز دیده می‌شود، جایی که توده‌های مردم با خائنانی که اطلاعات مبارزان و کادرها را به پلیس سفیدپوستان می‌دادند به شدت برخورد می‌کردند تا این پیام قاطع را به کل جامعه منتقل کنند که همکاری با نظام سرکوبگر هزینه‌ای به مراتب سنگین‌تر و ویرانگرتر از پیوستن به صفوف مبارزه دارد.

اما بررسی جامعه‌شناختی جنبش رهایی‌بخش کوردستان ابعاد عمیق‌تر و مدنی‌تری از این مواجهه را آشکار می‌سازد. پدیده جاشایتی و مزدوری همواره ابزار استراتژیک قدرت‌های حاکم برای اجرای سیاست کوردی‌کردن جنگ، ایجاد شکاف‌های طبقاتی - اجتماعی و برادرکشی در ساختار اجتماعی کوردستان بوده است. قدرت‌های سرکوبگر با گسیل منابع مالی، نظامی و امنیتی، همواره کوشیده‌اند طیفی‌هایی از افراد فرصت‌طلب را مسلح کرده و آنان را در برابر پیشمرگه‌ها و فعالان مدنی و فرهنگی قرار دهند. با این حال، تحلیل رفتار جامعه پویای کوردستان نشان می‌دهد که برخورد توده‌ها با این پدیده صرفاً یک پاسخ ناگهانی، احساسی یا تمام‌سخت‌افزاری نبوده است. جامعه کوردستان پیش از دست بردن به گزینه نهایی و قهری، همواره از تمام ظرفیت‌های مقاومت مدنی، بازدارندگی نرم و سازوکارهای تنبیهی اجتماعی برای آگاه‌سازی، هشدار دادن و بازگرداندن این افراد به دامن ملت استفاده کرده است.

این مقاومت مدنی و بازدارندگی غیرخشونت‌آمیز در جامعه کوردستان در قالب رفتارهای کامل هوشمندانه و جامعه‌شناختی بروز یافته است. جامعه از طریق پیام‌های مستقیم، طرد و انزوای



اجتماعی، نگاه نازل و بی‌ارزش دانستن افرادی که به آرمان‌های ملت خود پشت کرده‌اند، قطع پیوندهای خانوادگی و امتناع از رفت‌وآمد با آنان، اولین خط بازدارندگی را ایجاد کرده است. تحریم‌های اقتصادی و سکونت‌خودجوش، مانند امتناع صاحبان املاک از اجاره دادن خانه به خائنین شناخته‌شده، عدم انجام معاملات تجاری با آنان و طرد کامل روابط خویشاوندی از طریق خودداری خانواده‌ها از دختر دادن به این افراد یا ازدواج با آنان، همگی ابزارهایی بوده‌اند تا داغ ننگ اجتماعی را به ملموس‌ترین شکل ممکن به این افراد منتقل کنند. علاوه بر این، فشار افکار عمومی در محلات، سرزنش‌های علنی، متلک‌پراکنی‌ها و یادآوری مداوم خیانت آنان، آسایش روانی را از عوامل وابسته سلب کرده و این پیام روشن را داده است که ثروت و قدرت ناشی از همکاری با دشمن، هرگز نمی‌تواند بی‌احترامی و حقارت اجتماعی را جبران کند. این اقدامات مدنی در واقع فرستادن آخرین سیگنال‌های آگاهی‌بخش به خائنین بوده است تا بدانند که جامعه رفتار آنان را زیر نظر دارد و پیش از ورود به نقطه بی‌بازگشت، باید سلاح خود را بر زمین بگذارند.

هنگامی که تمام این ابزارهای مدنی، هشدارهای اجتماعی و فرصت‌های بازگشت بی‌اثر شوند و فرد وابسته همچنان به عنوان بازوی لودهنده و سرکوبگر دشمن به آسیب رساندن به بدنه جامعه ادامه دهد، جنبش به ناچار و بر اساس اصل مشروعیت حق دفاع و ضرورت، به مرحله برخورد قهری و سخت وارد می‌شود. تجربه تاریخی جنبش کوردستان اثبات کرده است که عدم تساهل و قطعیت مجازات انقلابی در این مرحله، پیامدهای حیاتی، ملموس و کارآمدی به همراه داشته است. از یک سو، وقتی خائنین دریافتند که پوشش حمایتی دستگاه امنیتی دشمن نمی‌تواند آنان را در برابر اراده جامعه و مجازات انقلابی واکسینه کند، موجی از دنامت، عقب‌نشینی و ترس بر صفوف آنان حاکم شده است. ضربات هدفمند و قاطع به سرکردگان خائنین مستقیماً منجر به ریزش در بدنه نیروهای مزدور، استعفا، زمین گذاشتن سلاح و در موارد متعدد حتی آغاز همکاری پنهانی آنان با احزاب سیاسی شده است. از سوی دیگر، در شرایطی که دادگاه‌های صالح، عادلانه و نهادهای بی‌طرف بین‌المللی هیچ حضوری برای حمایت از ملت ستمدیده ندارند، این اقدامات نقش یک عدالت پیش‌دستانه را ایفا کرده‌اند؛ کنش‌های قاطعی که نه تنها از لو رفتن اعضا، بازداشت، شکنجه‌های وحشتناک و اعدام ده‌ها مبارز و زندانی سیاسی جلوگیری کرده‌اند، بلکه با ایجاد احساس پشتیبانی، پناه و تکیه‌گاه در میان خانواده‌های مبارزان و قربانیان سرکوب، روحیه امید، همبستگی و اعتماد جمعی را در جامعه زنده نگه داشته‌اند.

یکی از ماندگارترین دستاوردهای فرهنگی و سیاسی این فرآیند، بازتعریف، بازسازی و تثبیت نظام ارزش‌گذاری اخلاقی در جامعه است. در یک جامعه زنده، بیدار و مبارز، مقاومت و جانفشانی هزینه بی‌حاصل نیست، بلکه مبارز بودن، پیشمرگه بودن و زندانی سیاسی بودن به والاترین ارزش اجتماعی، مدال افتخار و نشان شجاعت ملی تبدیل می‌شود. جامعه، زندانی سیاسی را نماد عزت، مقاومت جمعی و فداکاری برای افق مشترک آزادی می‌داند و از خانواده او پشتیبانی می‌کند. در نقطه مقابل، جاشایتی، مزدوری و همکاری با دشمن به عنوان یک داغ ننگ اجتماعی و لکه ننگ ابدی در ذهنیت جمعی ثبت می‌گردد. این قطبی‌شدن اخلاقی، خود بزرگ‌ترین ابزار بازدارنده غیرنظامی است که نسل‌های بعدی را نیز از افتادن در دام تطمیع یا تهدید سرکوبگر برحذر می‌دارد و انسجام جامعه ستمدیده را در برابر سیاست‌های تفرقه‌افکنانه حفظ می‌کند. در نهایت، برخورد با کارگزاران و مزدوران محلی در جنبش‌های رهایی‌بخش نباید از زاویه دید انتزاعی یا حقوق پوزیتیویستی قضاوت شود؛ چرا که در یک جنگ اکزیستانسیال و وجودی، بالا بردن هزینه خیانت - چه از طریق انزوای مدنی و تحریم اجتماعی و چه از راه مجازات انقلابی - تنها سازوکار موجود برای صیانت از بقای ملت، حفظ کرامت انسانی و هموار کردن مسیر رسیدن به آزادی است.

آیا جمهوری اسلامی به هدف خود از

حمله موشکی به قلعه دموکرات رسید؟



البرز روئین‌تن

در ۱۷ شهریور ۱۳۹۷، جمهوری اسلامی ایران با حمله موشکی به مقر حزب دموکرات کوردستان ایران در نزدیکی شهر کویه در اقلیم کوردستان، جلسه رهبری حزب را هدف قرار داد. در این حمله، ۱۶ تن از کادرها، پیشمرگان و اعضای رهبری حزب شهید و ده‌ها نفر نیز زخمی شدند.

حمله موشکی جمهوری اسلامی به مقر حزب دموکرات، تنها یک عملیات نظامی علیه یک حزب سیاسی مخالف نبود؛ بلکه اقدامی بود که در خاک کشور دیگری انجام شد و از همین رو، واکنش‌ها و بحث‌های گسترده‌ای درباره نقض حاکمیت اقلیم کوردستان و موازین

و قوانین بین‌المللی به دنبال داشت. جمهوری اسلامی با این حمله تلاش کرد ضربه‌ای سنگین به ساختار رهبری حزب دموکرات وارد کند و از این طریق، جنبش ملی کوردستان را تضعیف و از ادامه فعالیت آن جلوگیری کند.

اما پرسش اساسی این است: آیا جمهوری اسلامی، پس از گذشت هشت سال از آن حمله، به اهداف خود دست یافته است؟

برای پاسخ به این پرسش، شاید مهم‌ترین نشانه را باید در واکنش جامعه کوردستان ایران به این حمله جست‌وجو کرد. تنها چند روز پس از حمله موشکی، شهرهای مختلف کوردستان ایران شاهد اعتصاب عمومی گسترده‌ای بودند. این اعتصاب، صرفاً یک واکنش اعتراضی به یک رویداد سیاسی نبود؛ بلکه نشان داد که حزب دموکرات و به‌طور کلی جنبش ملی کوردستان همچنان از پایگاه اجتماعی قابل توجهی در میان مردم برخوردار است.

اگر هدف جمهوری اسلامی از حمله موشکی، ایجاد ترس، قطع ارتباط میان احزاب کورد و جامعه و از بین بردن پایگاه اجتماعی جنبش ملی کوردستان بود، اعتصاب عمومی پاسخی روشن به این سیاست بود. جامعه کوردستان نشان داد که حمله نظامی و حذف فیزیکی رهبران یک جریان سیاسی، الزاماً به معنای پایان یافتن آن جریان و اندیشه‌ای نیست که در میان بخش‌هایی از جامعه ریشه دارد.

در سال‌های پس از حمله نیز کوردستان، در کنار دیگر جنبش‌ها و اعتراضات سراسری ایران، بارها در اعتراض به سیاست‌های جمهوری اسلامی حضور داشته است. در برخی موارد نیز اعتراضات از شهرهای کوردستان آغاز یا به سرعت در این مناطق گسترش یافته‌اند. مهم‌تر از همه، جنبش «ژن، ژیان، ئازادی» نشان داد که جامعه کوردستان همچنان می‌تواند نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ایفا کند. از این منظر، استمرار اعتراضات و فعالیت‌های سیاسی و مدنی در کوردستان را می‌توان نشانه‌ای از تداوم مطالبات ملی، آزادی‌خواهانه و دموکراتیک مردم کورد دانست.

بنابراین، اگر یکی از اهداف اصلی حمله موشکی ۱۷ شهریور، از میان بردن ظرفیت سیاسی و اجتماعی جنبش ملی کوردستان بود، تحولات سال‌های بعد نشان می‌دهد که این هدف دست‌کم به شکل مورد انتظار جمهوری اسلامی تحقق نیافته است.

البته حمله موشکی ۱۷ شهریور ۱۳۹۷ یک رویداد منفرد نبود. پیش و پس از آن، جمهوری اسلامی در اشکال مختلف تلاش کرده است فعالیت احزاب کوردستان ایران را محدود و سرکوب کند. از فشارهای امنیتی و نظامی گرفته تا تهدید، بازداشت، اعدام و عملیات برون‌مرزی، مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای تضعیف جنبش ملی کوردستان به کار گرفته شده است.

با این حال، آنچه در تحولات سال‌های اخیر بیش از گذشته قابل توجه است، نگرانی جمهوری اسلامی از نقش احتمالی نیروهای سیاسی و نظامی کورد در شرایط بحرانی ایران است. در جریان جنگ اخیر میان ایران و اسرائیل و حملات نظامی گسترده به اهداف جمهوری اسلامی، زمانی که ساختار سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی با یکی از دشوارترین شرایط خود روبه‌رو شد، بار دیگر مسئله کوردستان و نیروهای سیاسی کورد اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

در چنین شرایطی، نگرانی از ورود نیروهای کورد به معادلات سیاسی و امنیتی، خود نشانه‌ای مهم است: اگر جمهوری اسلامی واقعا توانسته بود جنبش ملی کوردستان را از میان ببرد یا آن را به یک نیروی بی‌اثر تبدیل کند، چرا در شرایط بحرانی همچنان نسبت به تحرک این نیروها حساس است؟

واقعیت این است که قدرت یک جنبش اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان صرفاً با حمله موشکی، عملیات نظامی یا حذف فیزیکی رهبران آن از بین برد. جنبش‌هایی که در میان جامعه پایگاه دارند، ممکن است در مقاطعی ضعیف یا خاموش به نظر برسند، اما تا زمانی که مطالبات و خواسته‌های اجتماعی آنان باقی است، امکان بازتولید و ادامه فعالیتشان نیز وجود دارد.

حمله موشکی ۱۷ شهریور ۱۳۹۷، اگرچه ضربه‌ای سنگین و دردناک به حزب دموکرات وارد کرد، اما نتوانست به معنای پایان جنبش ملی کوردستان باشد. استمرار فعالیت سیاسی، حضور جامعه کوردستان در اعتراضات و نقش این منطقه در تحولات سیاسی ایران، نشان می‌دهد که سیاست سرکوب جمهوری اسلامی تاکنون نتوانسته این جنبش را از میان ببرد.

بنابراین، پاسخ روشن است: اگر هدف جمهوری اسلامی از حمله ۱۷ شهریور، نابودی یا تضعیف پایدار جنبش ملی کوردستان بود، تحولات سال‌های پس از آن نشان می‌دهد که این هدف محقق نشده است.

شاید مهم‌ترین پیام این رویداد نیز همین باشد: موشک می‌تواند ساختمان را ویران کند و جان انسان‌ها را بگیرد، اما نمی‌تواند یک اندیشه و یک مطالبه اجتماعی را، تا زمانی که در جامعه ریشه دارد، از بین ببرد.

ژینا: کوردستان،

زن و شکست رؤیای تمکین

و سبک زندگی انتخابی خود حضور دارند، فقط یک قانون را نقض نمی‌کند؛ آنها در حال جابه‌جایی مرزهای هنجاری جامعه‌اند. این همان جایی است که رؤیای تمکین شکست می‌خورد.

تمکین زمانی ممکن است که قدرت بتواند «امر مطلوب» خود را به «امر طبیعی» تبدیل کند. ژینا نشان داد که این طبیعی‌سازی کامل نشده است. حتی اگر حاکمیت همچنان قدرت سرکوب داشته باشد، دیگر نمی‌تواند با همان اطمینان سابق درباره جامعه‌ای سخن بگوید که گویی ارزش‌های رسمی آن را به‌طور کامل درونی کرده است. اما در این میان، کوردستان همچنان در جایگاه ویژه‌ای قرار دارد.

اگر ژینا نشان داد که زن دیگر حاضر نیست به‌سادگی به سوژه‌ای که قدرت برای او ساخته تبدیل شود، کوردستان نیز همچنان از پذیرش موقعیتی که حاکمیت تمرکزگرا برای آن تعریف کرده سر باز می‌زند. به همین دلیل است که کوردستان در دوره‌های بحران و جنگ کنونی همچنان یکی از بزرگترین نگرانی‌های جمهوری اسلامی است. فشار نظامی، امنیتی و تبلیغاتی علیه کوردستان را باید در متن همین نگرانی فهمید: نگرانی از جامعه‌ای که سابقه عدم تمکین دارد، حافظه سیاسی دارد و می‌تواند در لحظه بحران دوباره به سوژه سیاسی تبدیل شود. در چنین شرایطی، مسئله کوردستان تنها حفظ امنیت خود نیست؛ حفظ اعتمادبه‌نفس سیاسی خود نیز هست.

بزرگترین خطا برای کوردستان آن است که تصور کند برای حضور در آینده سیاسی ایران باید از خاستگاه خود فاصله بگیرد یا خواسته‌های تاریخی خویش را تقلیل دهد. مسئله زمانی آغاز می‌شود که کوردستان برای پذیرفته‌شدن در پروژه‌های دیگران، خود را از معنای سیاسی خویش تهی کند. پس از ژینا وسوسه ایجاد اتئالفا‌ها و بدیل‌های سیاسی‌ای شکل گرفته است که خواهان ادغام کوردستان و موکول کردن آن به بعد از سرنگونی و تأسیس نظم نوین هستند. اما این افق زمانی می‌تواند دموکراتیک باشد که قرار نباشد پروژه سیاسی کوردستان را در خود حل کند. ایران آینده اگر قرار است دموکراتیک باشد، نمی‌تواند بر اساس همان منطق مرکزگرایانه‌ای ساخته شود که جمهوری اسلامی از آن برای مدیریت کوردستان استفاده کرده است.

از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ژینا، حاکمیت انقلابی ایران رؤیای یکدست‌سازی جامعه را دنبال کرده است؛ رؤیای اینکه زن تمکین کند، کوردستان تمکین کند و جامعه سرانجام در تعریف رسمی قدرت از خود بازشناسی کند. اما ژینا نشان داد که این رؤیا محقق نشده است. کوردستان نیز نباید اجازه دهد که پس از ژینا، این رؤیا در قالبی تازه بازسازی شود؛ نه در زبان جمهوری اسلامی و نه در زبان پروژه‌هایی که می‌خواهند آینده را بدون حضور مستقل کوردستان تعریف کنند. ژینا شکست رؤیای تمکین بود؛ اکنون مسئله کوردستان، حفظ اعتمادبه‌نفس پس از این شکست است.

پروژه تاریخی کوردستان نباید در آینده‌ای فرضی حل شود؛ باید در تعریف همان آینده حضور داشته باشد. بنابراین اصرار کوردستان بر سر پروژه تاریخی خود، بازگشت به گذشته نیست؛ بازگشت به سرچشمه سوژگی سیاسی است. کوردستان باید از همان نقطه‌ای سخن بگوید که ژینا از آن قدرت گرفت: از موقعیت واقعی خود، از حافظه تاریخی خود و از خواسته‌های خود. ژینا به کوردستان یادآوری می‌کند که نیروی آن در انکار خود نیست؛ در بیان خود است. ژینا را باید در نقطه‌ای خواند که دو پروژه سوژه‌زدایی به هم برخورد کردند: پروژه‌ای که می‌خواست زن را به موضوع تعریف قدرت تبدیل کند و پروژه‌ای که می‌خواست کوردستان را به موضوع تعریف مرکزگرایانه تقلیل دهد. ژینا این دو را از هم جدا نکرد؛ به هم پیوند زد و نشان داد که پروژه کوردستان و آزادی زن، اگرچه یکی نیستند، اما در برابر یک منطق مشترک می‌توانند در یک میدان سیاسی به هم برسند: منطق مقاومت در برابر حق انحصاری قدرت برای تعریف دیگری.

از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ژینا، حاکمیت انقلابی ایران رؤیای یکدست‌سازی جامعه را دنبال کرده است؛ رؤیای اینکه زن تمکین کند، کوردستان تمکین کند و جامعه سرانجام در تعریف رسمی قدرت از خود بازشناسی کند. اما ژینا نشان داد که این رؤیا محقق نشده است. کوردستان نیز نباید اجازه دهد که پس از ژینا، این رؤیا در قالبی تازه بازسازی شود؛ نه در زبان جمهوری اسلامی و نه در زبان پروژه‌هایی که می‌خواهند آینده را بدون حضور مستقل کوردستان تعریف کنند. ژینا شکست رؤیای تمکین بود؛ اکنون مسئله کوردستان، حفظ اعتمادبه‌نفس پس از این شکست است.



است: اینکه چه کسی حق دارد درباره موجودیت، آینده و جایگاه آن تصمیم بگیرد. اگر در مورد زن، قدرت می‌خواهد بدن و سبک زندگی او را تعریف کند، در مورد کوردستان نیز قدرت می‌خواهد مرزهای سیاست، هویت و خواسته‌های آن را از بیرون تعیین کند. از این زاویه، رابطه زن و کوردستان در ژینا یک هم‌زمانی تصادفی نیست؛ همپوشانی دو سوژه‌گی سرکش در برابر یک نظم واحد تعریف‌کننده است. زن می‌گوید من آن چیزی نیستم که قدرت برای من تعریف کرده است. کوردستان نیز می‌گوید من آن چیزی نیستم که حاکمیت برای من تعریف کرده است. ژینا لحظه‌ای بود که این دو گزاره در یک میدان واحد قرار گرفتند.

به همین دلیل است که ژینا توانست از جغرافیای کوردستان عبور کند و به یکی از فراگیرترین خیزش‌های تاریخ معاصر ایران تبدیل شود. مسئله‌ای که حکومت می‌خواست آن را در مرزهای کوردستان محصور کند، این بار به یک زبان عمومی تبدیل شد. اما این عمومی‌شدن به معنای از دست رفتن خاستگاه کوردی آن نبود؛ برعکس، قدرت گفتمان ژینا دقیقاً از خاستگاه آن می‌آمد.

از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ژینا، حاکمیت انقلابی ایران رؤیای یکدست‌سازی جامعه را دنبال کرده است؛ رؤیای اینکه زن تمکین کند، کوردستان تمکین کند و جامعه سرانجام در تعریف رسمی قدرت از خود بازشناسی کند. اما ژینا نشان داد که این رؤیا محقق نشده است. کوردستان نیز نباید اجازه دهد که پس از ژینا، این رؤیا در قالبی تازه بازسازی شود؛ نه در زبان جمهوری اسلامی و نه در زبان پروژه‌هایی که می‌خواهند آینده را بدون حضور مستقل کوردستان تعریف کنند. ژینا شکست رؤیای تمکین بود؛ اکنون مسئله کوردستان، حفظ اعتمادبه‌نفس پس از این شکست است.

ژینا نشان داد که یک مطالبه هنگامی می‌تواند عمومی شود که ابتدا بتواند در یک موقعیت مشخص، اصالت و معنای خود را حفظ کند و این شاید یکی از مهمترین وجوه سیاسی ژینا برای کوردستان باشد. کوردستان برای آنکه بر تحولات ایران اثر بگذارد، مجبور نیست کوردستانی بودن خود را پنهان کند. لازم نیست مسئله خود را در زبان دیگری حل کند تا برای دیگران قابل پذیرش شود. ژینا دقیقاً خلاف این منطق را ثابت کرد: هرچه خاستگاه روشن‌تر باشد، امکان گسترش بیشتر خواهد شد.

پس از تمکین

چهار سال پس از خیزش ژینا، مهمترین پرسش شاید دیگر این نباشد که آیا حکومت توانست اعتراض را سرکوب کند؟ پاسخ این پرسش روشن است. پرسش مهم‌تر این است که آیا توانست جامعه را به وضعیت پیش از ژینا بازگرداند؟ اینجا باید میان کنترل سیاسی و هژمونی اجتماعی تمایز گذاشت. حکومت می‌تواند خیابان را کنترل کند، اما الزاما نمی‌تواند معنای خیابان را کنترل کند. می‌تواند یک اعتراض را سرکوب کند، اما الزاما نمی‌تواند تغییری را که اعتراض در ذهن و رفتار جامعه ایجاد کرده است، معکوس کند. می‌تواند قانون وضع کند، اما الزاما نمی‌تواند ارزش‌هایی را که جامعه دیگر مانند گذشته نمی‌پذیرد، دوباره درونی کند. بنابراین یکی از مهمترین آثار ژینا در جایی اتفاق افتاده که شاید کمتر درباره آن سخن گفته می‌شود: در زندگی روزمره.

آزادی‌های مدنی و اجتماعی که جمهوری اسلامی در دهه‌های نخست علیه آنها نیرو بسیج کرد، امروز در بسیاری از فضاهای عمومی ایران، به واقعیت‌های عادی زندگی تبدیل شده‌اند. زنانی که در خیابان، دانشگاه، کافه، محل کار و فضای عمومی با صورت

نظم اجتماعی نیز بود که در آن، اعطای حق رأی به زنان، گسترش حضور اجتماعی آنان و طرح حقوق جدید برای زن به‌عنوان نشانه‌های انحراف اخلاقی و بی‌بندوباری بازنمایی می‌شد. از این منظر، زن مطلوب حاکمیت انقلابی نه صرفاً یک زن مسلمان، بلکه الگویی اجتماعی بود: زنی محببه، خانواده‌محور و خانه‌دار که جایگاه اجتماعی و اخلاقی او در چارچوب نظم جدید تعریف می‌شد؛ در برابر، مرد مطلوب نیز مردی بود که بر نفس اماره غلبه کرده و در برابر آنچه آزادی بی‌قید تلقی می‌شد، مقاومت می‌کرد.

از همین رو تقابل بر سر زن خیلی زودتر از آنکه حاکمیت فرصت تثبیت کامل خود را پیدا کند به عرصه‌ای برای سنجش حدود قدرت انقلابی تبدیل شد. در نخستین راهپیمایی ۸ مارس پس از انقلاب، زمانی که هنوز یک ماه از استقرار حاکمیت جدید نگذشته بود، زنان در برابر نگاه و سیاستی ایستادند که می‌کوشید جایگاه آنان را بر اساس الگوی ارزشی تازه‌ای بازتعریف کند. اهمیت این اعتراض در همین تقدم زمانی نهفته است: زن پیش از آنکه به موضوعی در حاشیه سیاست تبدیل شود، به یکی از نخستین میدان‌های مقاومت اجتماعی در برابر پروژه بازسازی انقلابی جامعه بدل شد. مسئله صرفاً حجاب یا یک مقررات خاص نبود؛ نزاع بر سر این بود که چه کسی حق دارد بدن، هویت، رفتار و جایگاه اجتماعی انسان را تعریف و تنظیم کند.

زن و کوردستان دو مسئله منفک در برابر حاکمیت انقلابی نبودند، بلکه دو صورت متفاوت از مواجهه جامعه با یک منطق واحد قدرت بودند. در کوردستان مسئله در سطح جغرافیا، سیاست و هویت جمعی ظاهر شد؛ در مورد زن در سطح بدن، زندگی روزمره و موقعیت اجتماعی. یکی در برابر حق مرکز قدرت برای تعریف موجودیت سیاسی ایستاد و دیگری در برابر حق قدرت برای تعریف موجودیت اجتماعی. اما در عمق هر دو یک پرسش مشترک حضور داشت: چه کسی حق دارد دیگری را تعریف کند؟ این پرسش، چهار دهه بعد در ژینا به نقطه تلاقی رسید.

بدن ژینا

ژینا در این تاریخ نه فقط یک قربانی و نه صرفاً یک نماد زنانه است؛ او نقطه‌ای است که در آن بدن زنانه و جغرافیای کوردستان به یکدیگر متصل می‌شوند. نام ژینا از کوردستان می‌آید، اما بدن او در تهران در معرض قدرت قرار می‌گیرد. همین جابه‌جایی، مرزهای معمول گفتمان حاکمیت را برهم می‌زند.

حکومت می‌توانست کوردستان را در چارچوب «امنیت» و زن را در چارچوب «فرهنگ» تعریف کند. می‌توانست یکی را مسئله‌ای امنیتی و دیگری را مسئله‌ای اخلاقی معرفی کند. اما ژینا این تفکیک را از میان برداشت. در ژینا کوردستان وارد بدن زن شد و زن وارد سیاست کوردستان.

از همین‌جاست که شعار «ژن، ژپان، ژازادی» اهمیت گفتمانی خود را پیدا می‌کند. این شعار صرفاً مجموعه‌ای از سه واژه نیست؛ نوعی بازتعریف رابطه میان سوژه و قدرت است. زن دیگر موضوعی نیست که درباره او تصمیم گرفته شود؛ سوژه‌ای است که درباره زندگی خود سخن می‌گوید. زندگی دیگر صرفاً زنده‌بودن و بقا نیست؛ کیفیتی از زیستن است که بدون آزادی ناقص می‌ماند و آزادی نیز از سطح یک مطالبه حقوقی فراتر می‌رود و به حق جامعه برای تعیین صورت زندگی خویش تبدیل می‌شود. در این نقطه زن و کوردستان به هم می‌رسند.

کوردستان نیز دقیقاً با همین مسئله روبه‌رو بوده



زاهیر محمدی

خیزش ژینا را نمی‌توان در سطح یک واکنش اجتماعی به مرگ یک دختر جوان فروکاست؛ همانگونه که نمی‌توان آن را صرفاً قیامی علیه حجاب اجباری یا اعتراض عمومی به حاکمیت دانست. ژینا در جایی ایستاد که چندین لایه از تاریخ منازعه با جمهوری اسلامی بر هم منطبق شدند؛ کوردستان، زن، آزادی و زندگی در یک لحظه تاریخی به یکدیگر رسیدند و آنچه برای حاکمیت چهار دهه در قالب مسائل جداگانه قابل مدیریت بود، در یک گفتمان واحد به هم پیوند خورد. ژینا نه آغاز یک تاریخ، بلکه آشکارشدن دوباره تاریخی بود که از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آغاز شده و در اشکال مختلف، از کوردستان تا خیابان‌های تهران علیه رؤیای تمکین امتداد یافته است.

گفتمان انقلاب

گرچه انقلاب‌ها را می‌توان لحظه‌ای برای انتقال و تغییر قدرت سیاسی دانست، اما بخش مهمی از انقلابیون ۱۳۵۷ ایران، انقلاب را فراتر از جابه‌جایی قدرت و تصرف دولت می‌فهمیدند. از همین‌رو، نظامی که پس از انقلاب شکل گرفت، خود را صرفاً یک حکومت مستقر نمی‌دانست، بلکه حاکمیتی انقلابی می‌دید که مشروعیتش را نه فقط از در اختیار گرفتن دولت، بلکه از ادعای درگون‌سازی بنیادهای جامعه و بازتعریف مناسبات اجتماعی به دست می‌آورد. در این تلقی انقلاب با سقوط یک حکومت پایان نمی‌یافت؛ بلکه از همان نقطه به پروژه‌ای برای بازسازی جامعه و مهندسی عرصه‌های مختلف زندگی بدل می‌شد. بنابراین انقلاب صرفاً پروژه‌ای برای تصرف دولت نبود، بلکه پروژه‌ای برای تصرف و بازتعریف معنا بود: معنای انسان و اخلاق، خانواده و زن، جامعه و مناسبات اجتماعی و در نهایت، شیوه زیستن.

در این دستگاه، جامعه مطلوب جامعه‌ای نبود که صرفاً از حکومت اطاعت کند؛ جامعه مطلوب جامعه‌ای بود که ارزشهای حکومت را درونی کند. این تفاوت مهم است. قدرت هنگامی به عمیقترین شکل خود می‌رسد که دیگر نیازی به اجبار آشکار نداشته باشد و سوژه خود را درون مرزهایی تعریف کند که قدرت پیشاپیش برای او تعیین کرده است. رؤیای جمهوری اسلامی از همان ابتدا چیزی فراتر از فرمانبرداری سیاسی بود؛ رؤیای تمکین اجتماعی بود.

کوردستان نخستین و بزرگترین چالشی بود که جمهوری اسلامی با آن روبه‌رو شد. اهمیت این تقارن تاریخی در این است که کوردستان در برابر حکومتی قرار گرفت که هنوز در حال تثبیت خود بود و می‌خواست اقتدار انقلابی خویش را بر سراسر قلمرو کشور اعمال کند. اما کوردستان از همان ابتدا نخواست صرفاً ابژه سیاست حاکمیت مرکزی نوپا باشد؛ بلکه خود را به‌عنوان یک سوژه سیاسی با حافظه، سازمان، هویت و مطالبات تاریخی مشخص وارد صحنه کرد.

از اینجا منازعه کوردستان با جمهوری اسلامی را نمی‌توان فقط جنگ حکومت با احزاب سیاسی یا نزاعی امنیتی بر سر کنترل یک منطقه دانست. در سطحی عمیقتر، این منازعه برخورد دو منطق متفاوت بود: منطق حاکمیتی که می‌خواست یک نظم واحد را بر جامعه تحمیل کند و منطق جامعه‌ای که حاضر نبود موجودیت سیاسی خود را به تعریف مرکزگرایانه نوبنیاد تقلیل دهد.

کوردستان از همان آغاز شکاف میان «انقلاب» و «جامعه» را آشکار کرد. حکومت می‌خواست انقلاب را به نظم تبدیل کند؛ کوردستان می‌خواست نشان دهد که نظم جدید، بدیهی و بی‌رقیب نیست. اما همزمان با کوردستان، میدان دیگری نیز گشوده شد: میدان زن. پس از کوردستان زن دومین میدان مهم چالش‌برانگیز در برابر حاکمیت انقلابی بود؛ با این تفاوت که زن از همان آغاز در مرکز یکی از مهمترین خطوط تقابل ایدئولوژیک انقلاب اسلامی با میراث اجتماعی و حقوقی دوره پهلوی قرار داشت. در گفتمان انقلابیون اسلامی مخالفت با رژیم شاه صرفاً مخالفت با یک نظام سیاسی نبود، بلکه مخالفت با نوعی از

جستاری بر نامه سرگشاده جبهه ملی ایران

اروپا خطاب به رهبران احزاب کورد ایران



د. آزاد محمدیانی

پاسخگو باشد؟ آیا می‌پذیرید که وقتی یک مطالبه سیاسی برای زبان، تعیین سرنوشت، مشارکت سیاسی یا توزیع قدرت از ابتدا به‌عنوان تهدید علیه تمامیت ارضی تعریف می‌شود، عملاً راه برای برخورد امنیتی با آن مطالبه هموار می‌شود؟

۷. چرا پاسخگویی را یک‌طرفه تعریف کرده‌اید؟

اگر شفافیت واقعا هدف شماس‌ت، شفافیت باید متقابل باشد. پس همان‌گونه که از احزاب کورد درباره اهداف سیاسی، منابع، روابط خارجی و آینده نیروهایشان سؤال می‌کنید، باید درباره مواضع خود نیز روشن باشید: آیا فدرالیسم را به‌عنوان یک گزینه دموکراتیک می‌پذیرید یا رد می‌کنید؟ آیا حق تعیین سرنوشت مردم کورد را به رسمیت می‌شناسید؟ آیا حق آموزش به زبان مادری را به رسمیت می‌شناسید؟ آیا اداره امور مناطق توسط نهادهای منتخب محلی را می‌پذیرید؟ آیا حاضر به واگذاری اختیارات سیاسی، اقتصادی و اداری واقعی از مرکز به مناطق هستید؟ آیا حاضرید این مسائل را نه به‌عنوان امتیاز به کوردها، بلکه به‌عنوان موضوع یک قرارداد سیاسی برابر میان همه مردم و جوامع ایران بررسی کنید؟ و اگر پاسخ منفی است، توضیح دهید نگاه شما در مواجهه با همه اصول مصرح در اسناد حقوق بشری بین‌المللی چیست؟

در پایان لازم است گفته شود شفافیت زمانی معنا دارد که یک معیار واحد درباره همه اعمال شود، وگرنه آنچه "شفافیت" نامیده می‌شود، می‌تواند صرفاً صورت دیگری از نهادهی کردن رابطه نابرابر قدرت و بازتولید نگاه از بالا به پایین به ملت‌های تحت ستم ایران از جمله کوردها باشد. مسئله اصلی با اصل پرسشگری نیست، بلکه از تکرار خسته‌کننده و پایان‌ناپذیر این پرسش‌ها و قائل شدن جایگاه پرسشگر و مدعی‌العموم برای خود و عدم قبول مسئولیت در برابر هر آنچه طی این صد سال بر ملت ما و دیگر ملل این سرزمین رفته است، می‌باشد. چرا که گفتن این جریان دقیقاً همسو و موازی با گفتن سرکوبگرانه هر دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی بوده و آن را شارژ و تقویت کرده است. حال لازم است اگر جبهه ملی به دنبال استقرار ایرانی دموکراتیک و عاری از هرگونه ستم و نابرابری است به موازین جهانشمول حقوق بشر و اسناد بین‌المللی که بر برابری و آزادی انسان‌ها، حقوق ملت‌ها و تفاوت‌های هویتی تأکید دارد مراجعه کند و نگاهی به اصول اعتقادی خود که فراهم‌کننده چنین شرایطی است ببیند و به فکر اصلاح نگاه، منش و روش خود مطابق با این اصول باشد.



آیا این برابری صرفاً برابری افراد در برابر قانون است یا شامل به‌رسمیت‌شناختن حقوق جمعی و سیاسی جوامع زبانی و ملی ایران نیز می‌شود؟ و اگر جبهه ملی فدرالیسم را رد می‌کند، دقیقاً چه بدیل سیاسی‌ای برای حل مسئله تمرکز قدرت و تبعیض تاریخی در مناطق پیرامونی پیشنهاد می‌کند؟ و آیا مطالعه میلیون‌ها انسان برای به رسمیت شناختن نقششان در تعیین سرنوشت خود بلاموضوع است و طبق کدام اصل حقوقی و سیاسی؟

۶. مسئولیت سیاسی شما در قبال وضعیت کوردستان چیست؟

از احزاب کوردی درباره مسئولیتشان در قبال آینده ایران سؤال می‌کنید. اکنون پرسش متقابل این است: مسئولیت خود شما در قبال گذشته و وضعیت امروز کوردستان چیست؟ موضع شما درباره سرکوب‌های سیاسی کوردستان در دوره پهلوی چیست؟ موضع شما درباره دهه‌های سرکوب، اعدام، زندان، نظامی‌سازی و امنیتی‌کردن کوردستان در جمهوری اسلامی به بهانه تجزیه‌طلبی و سرسپردگی به بیگانگان که در نامه شما هم مورد پرسش است چیست؟ آیا اینها را صرفاً مجموعه‌ای از خطاهای حکومت‌ها می‌دانید، یا حاضر هستید درباره ساختارهای سیاسی و گفتن‌های مرکزگرایی نیز بحث کنید که امکان تداوم و بازتولید چنین نگاه و سیاست‌هایی را فراهم کرده‌اند؟ آیا جبهه ملی حاضر است درباره سهم نیروهای ملی‌گرا و مرکزگرا در بازتولید تصویری از مسئله کورد به‌عنوان تهدید علیه ایران

صلاح دانست به مردم اعطا کند. پرسش ما این است: رابطه میان تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت را چگونه تعریف می‌کنید؟ آیا تمامیت ارضی از نظر شما پیش از اراده مردم و مستقل از آن وجود دارد، در این صورت دقیقاً چه چیزی در نگاه شما بر اراده مردم مقدم است؟ یا باید در یک قرارداد سیاسی دموکراتیک و بر پایه رضایت متقابل شهروندان و جوامع سیاسی ایران بازتعریف شود؟ اگر اینطور است چرا از پیش درباره شکل این قرارداد سیاسی تصمیم می‌گیرید؟

۵. ایران را چگونه تعریف می‌کنید؟

یکی از مسائل بنیادی که منشأ اصلی این اختلافات است، تعریف شما از ایران و جامعه سیاسی ایران است. آیا ایران را صرفاً مجموعه‌ای از شهروندان منفرد با هویت سیاسی واحد می‌دانید که تفاوت‌های زبانی و فرهنگی آنها صرفاً تفاوت‌های درون یک ملت است؟ یا وجود جوامع تاریخی، زبانی و ملی متکثر در ایران را به‌عنوان یک واقعیت سیاسی و هویتی به رسمیت می‌شناسید؟ این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که سازمان مرکزی جبهه ملی ایران صریحاً اعلام کرده است که ساکنان سراسر ایران را تنها با عنوان "ملت ایران" به رسمیت می‌شناسد و تعبیر "ملت‌های ایران" و فدرالیسم را با اصول اعتقادی خود ناسازگار دانسته است. در مقابل، حتی در منشور جبهه ملی خارج از کشور نیز از حقوق اقلیت‌ها، برابری حقوق شهروندی و احترام به زبان‌ها و گویش‌های مردم ایران سخن گفته شده است. پس پرسش روشن است: حد و مرز این برابری کجاست؟

پرسش قرار گیرد. چرا مسئله کوردستان پیش از آنکه مسئله‌ای سیاسی، تاریخی، حقوقی، هویتی و مربوط به توزیع قدرت باشد، به مسئله‌ای امنیتی تبدیل می‌شود؟ چرا مطالبات مربوط به زبان، فرهنگ، مشارکت سیاسی، عدم تمرکز، فدرالیسم و حق تعیین سرنوشت، در این چارچوب جایگاه فرعی پیدا می‌کنند؟ و پرسش بنیادی‌تر: چه تفاوتی میان این نگاه و منطق امنیتی وجود دارد که جمهوری اسلامی طی دهه‌ها برای برخورد با مطالبات سیاسی کوردستان به کار گرفته است؟ اگر جمهوری اسلامی مطالبات کوردها را از ابتدا در قالب "امنیت"، "مرز"، "تجزیه" و "تهدید" تعریف کرده است، چرا یک نیروی سیاسی که خود را دموکراتیک و مخالف جمهوری اسلامی می‌داند باید همان مسئله را با همان نقطه عزیمت مفهومی بازتولید کند؟ آیا جبهه ملی حاضر است بپذیرد که امنیتی‌کردن مطالبات سیاسی کوردها بخشی از تاریخ مناسبات مرکز و کوردستان اعم از حکومت و بخشی از اپوزیسیون در ایران بوده است؟

۳. آیا مسئله کورد برای شما یک مسئله حقوقی و سیاسی است یا یک مسئله امنیتی؟

اگر مسئله کورد یک مسئله سیاسی است، چرا حقوق سیاسی مردم کوردستان در نامه شما موضوع اصلی پرسش نیست؟ آیا حق تعیین سرنوشت مردم کورد را به رسمیت می‌شناسید؟ اگر پاسخ مثبت است، این حق را چگونه تفسیر می‌کنید؟ آیا حق تعیین سرنوشت فقط به معنای شرکت افراد کورد در انتخابات سراسری است، یا این مردم نیز مانند دیگر جوامع سیاسی حق دارند درباره شکل رابطه سیاسی، اداری و حقوقی خود با دولت مرکزی مشارکت مؤثر داشته باشند؟ آیا خودمختاری و فدرالیسم گزینه‌هایی مشروع برای بحث دموکراتیک درباره آینده ایران ذیل مفهوم حق تعیین سرنوشت قابل بحث و تحقق هستند یا از نظر شما اساساً خارج از دایره انتخاب مردماند؟ اگر خارج از این دایره‌اند، چه کسی و بر اساس چه حقی این انتخاب‌ها را از مردم سلب کرده است؟ اگر درون این دایره‌اند، چرا طرح آنها در ادبیات سیاسی نیروهای مرکزگرا غالباً با سوءظن امنیتی و اتهام تجزیه‌طلبی همراه می‌شود و مضاف بر این چرا به محض اینکه این موضوعات در کنگره آزادی ایران به مثابه مطالبات ملت‌ها مطرح شد شما از آن خارج شدید؟

۴. تمامیت ارضی برای شما یک اصل است یا یک پیش‌فرض برای تداوم تضییع حقوق ملت‌ها؟

نمی‌توان تمامیت ارضی را به اصلی تبدیل کرد که پیشاپیش همه اصول دیگر در چهارچوب آن قابل تفسیر یا خارج از دایره بحث باشد. حق تعیین سرنوشت نیز یک اصل شناخته‌شده در حقوق بین‌الملل است و حقوق مربوط به زبان و فرهنگ نیز صرفاً امتیازهایی نیستند که دولت مرکزی هر زمان

نامه سرگشاده جبهه ملی ایران - اروپا و سازمان‌های جبهه ملی در خارج از کشور، پرسش‌هایی را خطاب به رهبران احزاب کورد ایران مطرح کرده است که در ظاهر با عنوان "شفافیت" و با ادعای ضرورت پاسخگویی درباره آینده ایران صورت گرفته است. این پرسش‌ها طی دهه‌های گذشته ده‌ها و بلکه صدها بار از رهبران احزاب کوردی در رسانه‌ها، مصاحبه‌ها، نشست‌های سیاسی و مجامع عمومی پرسیده شده‌اند و درباره آنها مواضع رسمی و روشن ارائه شده است. مواضع احزاب نیز صرفاً در سخنان شفاهی رهبران‌شان خلاصه نمی‌شود، بلکه در برنامه‌های سیاسی، اساسنامه‌ها، مصوبات کنگره‌ها و اسناد رسمی آنها به دقت اعم از شکل نظام سیاسی آینده ایران، مسئله ملی، حق تعیین سرنوشت، فدرالیسم یا خودمختاری، تمامیت ارضی، زبان و فرهنگ و نیز شکل مبارزه به‌صراحت بیان شده است. تکرار پرسش‌هایی که پاسخ آنها در اسناد رسمی و مواضع رهبران احزاب کورد به بهانه‌ها و موقعیت‌های متفاوت موجود است را نمی‌توان تلاش برای جست‌وجوی حقیقت قلمداد کرد، بلکه نشان‌دهنده یک پیش‌فرض سیاسی است: اینکه احزاب کورد باید دائماً درباره مشروعیت خود، اهداف خود، نسبت‌شان با تمامیت ارضی ایران و میزان تهدیدآمیز نبودنشان توضیح دهند و اثبات کنند که خطری برای ایران آینده نیستند. در واقع مضاف بر محتوای پرسش‌ها آنچه بیشتر قابل تامل است مسئله جایگاه پرسشگر و پاسخگو و حقی است که پرسشگر برای خود قائل است. چرا احزاب کورد باید در برابر جبهه ملی و نیروهای مرکزگرا در جایگاه پاسخگو قرار گیرند، اما خود این نیروها هیچگاه ملزم به پاسخگویی درباره پیش‌فرض‌های تاریخی و سیاسی خود درباره کوردستان، مسئله ملی و ساختار متمرکز قدرت در ایران نبوده و نیستند؟

پرسش‌هایی که باید این جریان و دیگر همفکرانشان در اردوگاه ناسیونالیسم ایرانی که بیش از یکصد سال است بر طبل ایران یکپارچه می‌کوبند پاسخ بدهند:

۱. مبنای حق مطالبه‌گری شما چیست؟

بر چه اساس سیاسی و دموکراتیکی خود را در جایگاه مطالبه‌گر و احزاب کورد را در جایگاه پاسخگو قرار داده‌اید؟ اگر آینده ایران قرار است بر اساس اراده آزاد مردم و سازوکارهای دموکراتیک تعیین شود، هیچ جریان سیاسی نمی‌تواند پیشاپیش خود را صاحب حق تعیین حدود پرسش‌هایی بداند که فقط باید دیگران به آنها پاسخ دهند. پرسش ما این است: آیا شما خود را یک طرف برابر در یک گفت‌وگوی سیاسی درباره آینده ایران می‌دانید اگر اینطور است چرا نامه شما به جای گفت‌وگوی متقابل، عمدتاً به صورت فهرستی از مطالبات و تعهدات از احزاب کورد تنظیم شده است؟ و یا آیا خود را در جایگاه داور مشروعیت نیروهای سیاسی کورد قرار داده‌اید؟ اگر چنین می‌اندیشید سوال ما این است که مشروعیت این جایگاه را از کجا آورده‌اید؟

۲. چرا مسئله کورد را از ابتدا در چهارچوب امنیتی تعریف می‌کنید؟

در ادبیات این نامه مسئله کورد عمدتاً از دریچه نیروهای مسلح، سلاح، منابع مالی، کمک خارجی، ورود به خاک ایران، عملیات نظامی و تمامیت ارضی دیده می‌شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که باید مورد

حمایت دو ائتلاف سیاسی سراسری از اعتصاب عمومی ۲۵ شهریور در کوردستان



در بخش پایانی این بیانیه مشترک آمده است: ۲۵ شهریور می‌تواند جلوه‌گاه این واقعیت باشد که هم‌سنگری و همبستگی میان کورد، بلوچ، عرب، ترک، فارس، گیلک و... نه یک شعار صرف سیاسی، بلکه یک پتانسیل و امکان عینی و واقعی برای کنشگری مشترک است. حمایت از این اعتصاب، در حقیقت صیانت از این فرصت تاریخی و دفاع از حق جامعه برای سازمان‌یابی و اعمال اراده همگانی خود در برابر جمهوری اسلامی است.

شایان ذکر است که پیش‌تر، «ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران» به مناسبت چهارمین سالروز جان‌باختن ژینا امینی و آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی»، از اقشار مختلف مردم کوردستان خواسته بود تا روز چهارشنبه، ۲۵ شهریورماه، با تعطیلی بازارها و مراکز کسب‌وکار و برگزاری اعتصاب عمومی، بار دیگر صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند.

کنگره ملیت‌های ایران فدرال و همبستگی فراگیر برای آزادی و برابری در ایرانبا صدور بیانیه‌ای مشترک، حمایت همه‌جانبه خود را از فراخوان «ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران» برای اعتصاب عمومی در روز چهارشنبه، ۲۵ شهریورماه اعلام کردند. در این بیانیه مشترک، ضمن اعلام پشتیبانی قاطع از این اقدام اعتراضی، آمده است: ما این اعتصاب را گامی راهبردی و مؤثر در راستای تقویت مبارزات مدنی و گسترش همبستگی و همدلی سراسری مردم ایران می‌دانیم.

در بخش دیگری از بیانیه، با تأکید بر پیشینه مبارزاتی کوردستان، تصریح شده است: کوردستان در طول سال‌های گذشته بارها ثابت کرده است که اعتصاب عمومی می‌تواند به یکی از کارآمدترین و تعیین‌کننده‌ترین الگوهای کنشگری جمعی علیه جمهوری اسلامی بدل شود.

این دو ائتلاف سیاسی در ادامه خاطر نشان کردند: «اهمیت بنیادین فراخوان ۲۵ شهریور در پیوند زدن تجارب مبارزاتی مردم کوردستان با جنبش سراسری مردم ایران نهفته است؛ تلاشی که می‌تواند این روز را به خروشی اعتراضی و بستری برای تقویت مبارزه مشترک و هم‌افزایی میدانی تبدیل کند.»

در این بیانیه همچنین تأکید شده است: دفاع از حقوق مردم کوردستان در تشکلیابی، مبارزه مدنی و حق تعیین سرنوشت، و پیوند دادن این مبارزه با جنبش سراسری ملت‌های ایران، بخش تفکیک‌ناپذیری از نبرد مشترک برای گذار بنیادین از حاکمیت کنونی و تحقق آینده‌ای مبتنی بر آزادی، برابری و حقوق برابر برای تمامی ملل ایران است.

می‌کونوس؛ لکه ننگ ابدی بر پیشانی جمهوری اسلامی!



بدهبستان‌های سیاسی و اقتصادی دولت آلمان با رژیم ایران، و حتی با وجود خطرات جانی و شغلی، شجاعانه پرونده می‌کونوس را به سرانجام رساندند، امروز نیز تشکیل یک تیم حقوقی مستقل برای به‌جریان انداختن دوباره این احکام در اتحادیه اروپا ضروری است. این پرونده می‌تواند پاسخ محکم و حقوقی به ادعاهای امثال بورل باشد تا سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گیرد. اگرچه پرونده کیفرخواست فردی متهمان از نظر حقوقی بسته شده است، اما محکومیت مقامات عالی نظام می‌تواند محرک نظام قضایی اروپا برای آغاز یک روند حقوقی جدید باشد. همچنین موضع‌گیری‌ها و اسناد بین‌المللی مانند اظهارات نیکی هیلی در شورای امنیت سازمان ملل پس از حمله موشکی به قلعه دموکرات می‌تواند پشتوانه محکم دیگری برای این درخواست باشد. آنچه اکنون اهمیت دارد، دیپلماسی فعال حزب دموکرات کوردستان ایران در عرصه بین‌المللی است تا پرونده می‌کونوس را به کابوسی ابدی برای جمهوری اسلامی تبدیل کند. میدان حقوقی و سیاسی فراخ است و جای کار بسیار!

رهبر اصلاحات، اقرار کرد که دوم خرداد محصول رویارویی دو نگاه در درون انقلاب بود و اصل و اساس برای همه آنان، حفظ خود نظام جمهوری اسلامی است. بیان این حقیقت هرچند تلخ است، اما زخم‌هایی که بر پیکر حزب دموکرات وارد شده، این ظرفیت حقوقی را دارد که جمهوری اسلامی را دوباره به دادگاه‌های بین‌المللی بکشاند؛ از پرونده ترور شهید دکتر قاسملو گرفته تا شهادی قلعه و دادگاه تاریخی می‌کونوس. امروزه کسانی مانند جوزپ بورل (مسئول سابق سیاست خارجی اتحادیه اروپا) برای تروریستی خواندن سپاه پاسداران مدعی وجود موانع حقوقی می‌شوند و می‌گویند تا زمانی که دادگاهی در یک کشور اروپایی حکمی صادر نکرده باشد، نمی‌توان سپاه را در فهرست تروریستی اتحادیه اروپا قرار داد. در حالی که پرونده دادگاه می‌کونوس دقیقاً همین ظرفیت را دارد تا بار دیگر به جریان بیفتد؛ زیرا مقامات عالی جمهوری اسلامی و شاخه برون‌مرزی سپاه پاسداران (نیروی قدس) از سوی نظام قضایی رسمی آلمان به‌عنوان مجرم و تروریست شناخته شده‌اند. اگر دادستان‌هایی مانند «برونو یوست» و «الکساندر فون اشتال» بدون توجه به

دادگاه انگشت اتهام را مستقیماً به سوی مقامات عالی یک کشور گرفت. این بزرگ‌ترین رسوایی سیاسی تاریخ معاصر بود! دادگاه، عاملان و مجریان این جنایت هولناک را به حبس ابد و زندان‌های طولانی‌مدت محکوم کرد، اما زلزله اصلی زمانی رخ داد که علی خامنه‌ای (رهبر)، اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس‌جمهور)، علی‌اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه) و علی فلاحیان (وزیر بندان اطلاعات) به‌عنوان متهمان و آمران اصلی شناخته شدند. این یک رسوایی ساده نبود؛ این برداشتن نقاب از چهره فاشیسم مذهبی بود که با خون انسان‌ها تجارت می‌کرد. تصویر خامنه‌ای مانند یک مجرم خطرناک بر روی پوستری‌های بین‌المللی قرار گرفت. آن قداست و تقدسی که پس از مرگ خمینی می‌خواستند برای خامنه‌ای بپراکنند، او را یک‌شبه «آیت‌الله» کنند و داستان‌ها بسازند که در شکم مادر حرف زده یا غذای بهشتی خورده است، مانند حجاب روی آب ترکیب! اروپا تمامی سفیران خود را از ایران فراخواند و ماهیت این رژیم بیش از پیش نمایان شد. در واقع، برخلاف دیدگاه کسانی مانند سعید حجاریان، «دوم خرداد» یک چرخش گفتمانی در محتوا و ساختار جمهوری اسلامی نبود، بلکه پروژه‌ای طراحی‌شده بود تا وضعیت نظام را در داخل و خارج تثبیت کند. آنان به‌خوبی می‌دانستند مردم در اوج نارضایتی قرار دارند و از سوی دیگر، پس از رسوایی می‌کونوس و فراخوانده شدن سفیران اروپایی، حکومت کاملاً منزوی شده بود. بنابراین لازم بود فضای ظاهری جامعه تغییر کند و رقابتی میان دو جناح رژیم شکل گیرد تا نشان داده شود گشایش سیاسی ایجاد شده است. اما با گذشت زمان ثابت شد که دوم خرداد ظرفیت سرآغاز بودن برای یک نقطه عطف را نداشت و هیچ دستاورد ملموسی برای مردم به همراه نیاورد. دوم خرداد صرفاً تغییری در ذائقه سیاسی مردم و چهره‌پدازی تازه‌ای برای فاشیسم مذهبی بود. خود محمد خاتمی

در ادامه این اقدامات تروریستی، وقتی فتوای قتل سلمان رشدی از سوی خمینی صادر شد و پس از مرگ او نیز حکومت از این حکم ضدانسانی حمایت کرد و حتی از ترور اسحاق رابین (نخست‌وزیر اسرائیل) استقبال نمود، اروپا همچنان گمان می‌کرد «گفت‌وگوی انتقادی» موجب تغییر رفتار ایران می‌شود. البته اروپا همواره چشم‌داشت اقتصادی نیز داشت؛ به‌ویژه آلمان که سهم ویژه‌ای می‌برد و سخن از قراردادهای چند میلیارد مارکی با این کشور در میان بود. نکته قابل‌توجه به گفته روزنامه‌نگاران مستقل آلمانی این بود که در جلسات دادگاه، حتی نماینده شرکتی غول‌پیکر مانند زیمنس نیز حضور داشت! دولت آلمان هم بسیار بی‌میل حرکت می‌کرد و قصد لاپوشانی موضوع را داشت. هرچند اینجا و آنجا صداهایی بلند می‌شد — مثلاً وزرای خارجه دانمارک و نروژ هشدار دادند که از این گفت‌وگوها چیزی عاید نمی‌شود، اما این روند ادامه یافت. کار به جایی رسید که حتی «قانون داماتو» که توسط دولت کلینتون علیه ایران وضع شده بود (مانند تحریم نفتی)، از سوی اروپا رعایت نشد، با اینکه دولت آمریکا از اروپا خواسته بود به‌دلیل تروریستی بودن حکومت ایران، این گفت‌وگوها را متوقف کند. زلزله می‌کونوس گرچه به تروریسم دولتی ایران در اروپا پایان داد (دست‌کم برای دو دهه)، اما ترور دولتی در داخل و همچنین در قالب جنگ‌های نیابتی در منطقه تا امروز ادامه دارد.

از ترور دکتر شرفکندی و یارانش (فتاح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی) در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ (۲۶ شهریور ۱۳۷۱) تا صدور شجاعانه حکم در ۱۰ آوریل ۱۹۹۷ (۲۱ فروردین ۱۳۷۶) — یعنی ۵ سال و ۷ ماه — حدود ۱۷۰ نفر در روند پرونده مشارکت داشتند که در این میان، شهادت ابوالحسن بنی‌صدر و ابوالقاسم مصباحی تعیین‌کننده بود.

برای نخستین بار در تاریخ معاصر، قاضی



ناصر باباخانی

روزهای ۱۰ و ۱۱ آوریل ۱۹۹۷، تیترو اصلی رسانه‌های معتبر جهان یک چیز بود: «دادگاه برلین، رهبران جمهوری اسلامی را به‌عنوان قاتلان دکتر صادق شرفکندی و یارانش معرفی کرد.» قاتلان می‌کونوس ملاها بودند! در تاریخ معاصر، هرگز حکمی از این دست علیه هیچ کشوری صادر نشده بود که عالی‌ترین مقامات آن رسماً قاتل معرفی شوند. این نخستین بار بود که یک حکومت به‌عنوان حکومتی تروریستی به جهان شناسانده می‌شد.

نشریه اسپیکل، بزرگ‌ترین هفته‌نامه اروپا که در آلمان منتشر می‌شود، نوشت: «این بزرگ‌ترین محاکمه ترور دولتی در جهان بود. اروپا مدتی بود که با نرمی و کج‌دار و مریز همان دیپلماسی همیشگی مشغول گفت‌وگو با جمهوری اسلامی ایران بود؛ گفت‌وگوهایی که «گفت‌وگوی انتقادی» نام گرفته بود. اروپا گمان می‌کرد این نوع گفت‌وگو فشاری برای تغییر رفتار جمهوری اسلامی است. اما درست دو ماه پس از به قدرت رسیدن این رژیم، اروپا شوکه شد؛ خیابان‌های پایتخت‌های اروپایی به خون دگراندیشان و مخالفان رژیم ایران آغشته شد. این آغاز دوران ترس و ارباب از طریق تروریسم دولتی در خارج از کشور بود؛ هم‌زمان در داخل نیز جمهوری اسلامی در برابر چشم دنیای آزاد و دموکراتیک دست به قتل‌عام مردم می‌زد.

قبل از خداحافظی



اعتصاب سراسری ۲۱ شهریور ۹۷؛ فروغ مبارزه و شکوه کوردستان



منصور مروتی

البته نباید از یاد برد که اعتصاب و حماسه‌سازی مردم در روز بیست‌ویکم شهریورماه ۱۳۹۷ ضمن لیبک به دعوت احزاب کوردستانی، حامل پیامی مهم نیز برای احزاب کوردی بود. این پیام این بود: «چنانچه شما با هم متحد و هماهنگ باشید، ما نیز در کنارتان خواهیم ایستاد. این رخداد، هشدار صریح به تمامی بدخواهانی نیز بود که هم‌آوا با جمهوری اسلامی، رویای فرسایش و نابودی حزب دموکرات کوردستان را در سر می‌پروراندند. پاسخ یکپارچه مردم اثبات کرد که ارتباط ملت با جنبش رهایی‌بخش خویش، ارتباطی ریشه‌دار و حیاتی است؛ واقعیتی زنده و جاری که گذشت زمان تنها بر عمق و صلابت آن می‌افزاید. اعتصاب سراسری ۲۱ شهریور، فراتر از یک رویداد گذرا، مانیفست ماندگار مقاومت بود؛ آینه‌ای تمام‌نما که ایستادگی نمادین قلعه دموکرات و اراده تسخیرناپذیر شهرهای کوردستان را در یک قاب شکوهمند جاودانه ساخت.

اراده پولادین مردم خلی وارد سازد. بنابراین پیام روشن اعتصاب، رد هرگونه سرکوب و ارباب بود. این اعتصاب زمانی صورت گرفت که اعدام‌ها و حملات موشکی با هدف ایجاد رعب و وحشت عمومی انجام شده بود، اما پاسخ یکپارچه و مقتدرانه مردم نشان داد که تشدید فضای امنیتی و سرکوب نتوانسته جامعه را منفعل یا هراسان و بیمناک کند. موفقیت این اعتصاب، الگوسازی برای اعتراضات بعدی بود که بعدتر در اعتراضات سراسری سال‌های ۱۳۹۸، ۱۴۰۱ و خیزش‌های پس از آن نیز بازتولید شد. بنابراین اعتصاب سراسری مردم کوردستان در بیست‌ویکم شهریورماه و به‌دنبال آن ادامه نافرمانی‌های مدنی، اعتراضات و تجمعات خیابانی که در جنبش «زن، زندگی، آزادی» به اوج خود رسید و تداوم این کنش‌های سیاسی تا به‌حال، نشان‌دهنده میزان توانایی و قدرت توده‌های مردم در جهت ایجاد هماهنگی میان جنبش سیاسی – مدنی آن‌ها و احزاب کوردی بوده است.

بدون شک، این هماهنگی کم‌نظیر میان توده‌های مردم و احزاب سیاسی، باطل‌السحر تمام قرائت‌های تقلیل‌گرایانه‌ای بود که می‌کوشیدند جنبش کوردستان را صرفاً به منازعه‌ای مسلحانه یا چند تشکیلات محصور محدود سازند. این اعتصاب نشان داد که مبارزه در کوردستان، دارای دو بال هماهنگ است: اراده مدنی مردم در درون، و پیشگامی نیروهای سیاسی در میدان؛ پیوندی ارگانیک که مشروعیت و نفوذ اجتماعی آن در آزمون‌های دشوار تاریخی بارها به اثبات رسیده و بی‌نیاز از هرگونه اثبات یا قیاس است.

ساده سراسری در کوردستان نبود، بلکه مقابله و مبارزهای جدی بود میان جنبش ملت کورد و جمهوری اسلامی که برنده اخلاقی و تاریخی این هماوردی، آشکارا بر همگان مسجل گردید.

جمهوری اسلامی به درازای عمر حاکمیت خویش بسیار کوشید تا در میان مردم و احزاب کوردی شکاف ایجاد نماید و در این راستا از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است؛ از تلاش‌های مذبوحانه این حکومت برای انزوای جنبش حق‌طلبانه کوردها گرفته تا ترور رهبران و شهید نمودن کادر و پیشمرگان کوردستان، همه تلاش‌هایی بوده‌اند تا بلکه بتواند احزاب کوردی را از مردم دور نگه داشته و به مردم نیز بفهماند که در ایران مسئله‌ای به نام مسئله کورد، وجود خارجی ندارد.

البته در این مبارزه و رقابت تنگاتنگ، بازنده اصلی همواره جمهوری اسلامی بود و اعتصاب سراسری مردم کوردستان در روز بیست‌ویکم شهریورماه دللی محکم بر اثبات حقایق این ادعاست. این اعتصاب عمومی و سراسری کوردستان که بسیاری از ناظران سیاسی از آن به‌عنوان رفتارندوم مردم کوردستان یاد می‌کردند، حامل پیامی مهم و روشن برای همگان بود. پیام این اعتصابات به‌ویژه برای حاکمیت تهران و بخشی از اپوزیسیون تمامیت‌خواه ایرانی این بود که این ملت، فرزندان مبارز خویش را هیچ وقت و تحت هیچ شرایطی رها ننموده و هیچ‌گونه ابزار سرکوبی نمی‌تواند آن‌ها را از میدان مبارزه و پشتیبانی از احزاب خویش دلسرد، مأیوس و از میدان به‌در نماید؛ حتی ترور و موشک بالستیک نیز نمی‌تواند در

که رژیمی در منطقه و حتی جهان، رهبری یک حزب اپوزیسیون خود را با موشک‌های جنگی آن‌هم در خاک یک کشور دیگر مورد حمله قرار دهد.

همچنین برای اولین بار بود که رژیم جمهوری اسلامی آشکارا و در اوج وقاحت، مسئولیت این حمله تروریستی را به‌عهده گرفت و هدف از آن را از میان برداشتن رهبری یک حزب اعلام کرد!

اگرچه این حمله تروریستی جمهوری اسلامی توانست ضربه‌ای بزرگ به حزب دموکرات کوردستان وارد سازد، اما حزب دموکرات بار دیگر نیز توانست علی‌رغم تحمل چنین خسارتی روی پای خود بایستد و حتی لحظه‌ای از فعالیت خویش باز نایستد. این اتفاق ناگوار تنها جراحی نبود که بر پیکر یک حزب دیرینه وارد آمده باشد، بلکه در واقع سراسر کوردستان را در ماتم فرو برد و ملت کورد را عمیقاً داغدار ساخت؛ به‌طوری‌که تنها چهار روز پس از این جنایت هولناک رژیم، توده‌های مردم و پیشگامان جنبش رهایی‌بخش کورد بلافاصله با اتخاذ موضعی شجاعانه، برگ زرین دیگری به تاریخ افتخارات این ملت افزودند.

اعتصاب سراسری مردم در بیست‌ویکم شهریورماه نودوهفت، تنها برای تقبیح رفتار جنایتکارانه جمهوری اسلامی و دفاع از فرزندان‌شان در حزب دموکرات نبود، بلکه در واقع رفتارندومی بود که به دشمنان این ملت نشان داد کوردستان صاحبانی غیر از غاصبان و اشغالگران دارد و آنان نیز فرزندان سلحشور، پیشمرگان مدافع ملت کورد و مردمان غیور این مروزبوم هستند. آری؛ بیست‌ویکم شهریور تنها یک اعتصاب

به درازای تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه و حق‌طلبانه ملت کورد، بسیارید مناسبت‌هایی که هرکدام به‌نوعی مبین رویدادی بزرگ و تاریخی بوده و در تاریخ ملت کورد از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند.

بیشتر این ایام، دوگانه‌ای هستند از فاجعه و مقاومت؛ به‌عبارتی ابتدا اتفاقی ناخوشایند روی داده سپس مردم به‌طور عموم موضع گرفته‌اند، به‌گونه‌ای که رخداد نه‌تنها از مدار فاجعه فراتر رفته، بلکه از دل آن دوباره‌زیستن و نقطه‌عطفی دگربار پدیدار گشته است؛ به‌طوری‌که این مواضع تاریخی، خود برگ زرینی به تاریخ پرافتخار این ملت افزوده است.

بمباران محل برگزاری جلسات اعضای رهبری حزب دموکرات کوردستان در هفدهم شهریورماه ۱۳۹۷ که متأسفانه منجر به شهادت شانزده تن از فرزندان این حزب شد، هم‌زمان با اعدام چندین زندانی سیاسی کورد در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی، خود یکی از همین رویدادهای ناگوار بود. این رخدادها هرچند در ابتدا فاجعه‌ای انسانی به بار آوردند، اما بعدها منجر به ایجاد همگرایی بیشتر مردم با احزاب خودشان و شکوه و عظمتی خارق‌العاده گردید.

هرچند که این حملات تروریستی برای اولین بار نبود که در طول تاریخ مبارزات ملت کورد در چهار دهه اخیر از سوی جمهوری اسلامی اتفاق می‌افتاد، اما می‌توان گفت که فاجعه هفدهم شهریور یکی از رویدادهای نادری بود که می‌شود از آن به‌عنوان اتفاقی کسابقه و مهم یاد کرد؛ مهم از آن لحاظ که به‌ندرت اتفاق می‌افتد